

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

مادر از زمانی که احساس می‌کند باردار است، دربارهٔ جنسیت فرزند آیندهٔ خود حدس‌هایی می‌زند، به تدریج اطرافیان در پیشگویی‌ها به او کمک می‌کنند و حتی پیش از تولد، نام نوزاد، لباس‌ها و اسباب بازی‌ها و لوازم مورد نیازش را بر اساس جنسیتی که پیش‌بینی شده، انتخاب می‌نمایند.

اغلب مادران، در ایام بارداری با جنینی که در رحم دارند با عنوان جنسیتی که پیش‌بینی کرده‌اند، سخن می‌گویند و او را "دخترم" یا "پسرم" خطاب می‌کنند و یا با نامی که بر اساس حدس برایش برگزیده‌اند، با او نجوا می‌نمایند...^۱

^۱ - اگرچه امروزه با ابزارهای موجود، جنسیت جنین چند ماه پیش از تولد تعیین می‌شود، ولی علاوه بر این که تا انجام این عمل فرا برسد، حدس زدن‌ها ادامه دارد، پس از آن هم با وجود تعیین جنسیت توسط سونوگرافی، باز گمانه زنی‌ها اگرچه به صورت کم‌رنگ‌تر ادامه دارد، به ویژه که گاهی

تولد نوزاد، نقطه عطفی در تعیین جنسیت اوست و به همه پیش بینی ها پایان می دهد، چون در این مرحله، جنسیت نوزاد به صورت عینی قابل تشخیص است.

گاهی در مسیر پر فراز و نشیب و طولانی زندگی مشکلاتی ایجاد می شود و موانعی پیش می آید که شخص از جنسیت خود ناخشنود شده و به این نتیجه می رسد که خود را به دست متخصص روانشناس بسپارد تا در روحیه و عملکرد جنسی اش اصلاحاتی انجام دهد یا به متخصص پزشکی مراجعه کند تا در بدنش تغییراتی به وجود آورد و جنسیتش را تغییر دهد. دلایل زیر می تواند منجر به چنین کاری شود:

الف) شخص رفتارها و طرز برخورد صحیح جنسیت خود را در اجتماع نیاموخته و احساسات و روحیاتش با جنسیتش متناسب نیست؛

اوقات جنسیت نوزاد پس از تولد با نظر ارائه شده از سوی سونوگرافی متفاوت می شود.

ب) شخص تصوّر می‌کند اشتباهی در خلقت بدنی او رخ داده و خود را متعلّق به جنس مخالف می‌داند و تلاش می‌کند ظاهرش را شبیه جنسیت دلخواه خود نماید؛

ج) شخص مشکل ابهام در دستگاه تناسلی دارد، یعنی اصطلاحاً ختنی (دوجنسه) است.

امروزه با پیشرفت علم پزشکی این امکان فراهم آمده که افراد در طی فرایند درمانی، از جمله عمل جراحی، شکل فیزیکی بدن خود را تغییر داده و به آرزوی خود - یعنی تغییر جنسیت - دست پیدا کنند.

به مجموع این عملیات، اصطلاحاً عملیات تغییر جنسیت گفته می‌شود.

ایران یکی از معدود کشورهایی است که تغییر جنسیت را با توجّه به شرایطی مجاز دانسته و دستورالعمل‌های لازم در خصوص آن توسط مسؤولان صادر شده است.

بنابر آمار موجود در ایران از سال ۶۶ تا ۸۳ تعداد ۴۷۰ نفر برای انجام عمل تغییر جنسیت به سازمان پزشکی قانونی تهران مراجعه کرده‌اند که ۲۰۰ نفر از ایشان خواهان تغییر جنسیت

از مرد به زن و ۷۰ نفر زنانی بوده‌اند که می‌خواستند مرد شوند. از این تعداد با عمل جراحی ۲۱۴ نفر موافقت و با جراحی ۱۱ نفر مخالفت شده و بقیه پیگیری نکرده‌اند. در مراکز استان‌ها هم ۵۷ نفر برای این کار مراجعه کرده‌اند که ۳۹ نفر خواهان تغییر جنسیت از مرد به زن بوده‌اند.

تنها یک جراح متخصص عمل تغییر جنسیت در ایران، طی دوازده سال منتهی به سال ۸۴ شمسی، روی ۳۲۰ دو جنسه عمل تغییر جنسیت انجام داده است.^۲

عمل تغییر جنسیت و پی‌آمدهای آن از نظر فقهی و حقوقی دارای اهمّیت بوده و پرسش‌های متعدّدی در پی دارد، مثل:

۱. آیا با تغییر شکل ظاهری فرد، شرعاً هم جنسیت او تغییر یافته حساب می‌شود؟

۲. در صورت انجام این عمل تکلیف معاشرت‌های اجتماعی این شخص چگونه خواهد بود؟

^۲ - آرشیو سایت خبری حادثه، ۱۴ فوریه ۲۰۰۶ به نقل از دکتر میرجلالی.

تغییر جنسیت آری یا نه؟ ۵

۳. چنین شخصی چگونه ارث می‌برد؟ بر اساس جنسیت سابق یا فعلی؟

۴. اگر چنین شخصی ازدواج کرده باشد، پس از تغییر جنسیت تکلیف او چیست؟

۵. اگر زن و شوهر با هم تغییر جنسیت دهند، آیا عقد آنها پا برجاست و فقط تکالیف و حقوق آنها تغییر کرده یا عقد باطل است و دوباره باید صیغه عقد جاری شود؟

۶. انجام چنین عملی در کدام یک از موارد زیر جایز است؟

- در مورد افراد معمولی و در حالت عادی،
- در مورد افرادی که اختلال هویت جنسی دارند و به نارضایتی جنسی مبتلا هستند،
- اضطرار و امکان خودکشی در صورت انجام نیافتن تغییر جنسیت،
- در مورد افرادی که دوجنسه هستند،

و ...

جای بحثی جامع، استدلالی و علمی با استناد به منابع علمی روز و مصادر فقهی از سوی فقهای بزرگوار در این موضوع خالی بود، تا این که حضرت آیت الله العظمی دوزدوزانی مدّظله در ضمن درس خارج فقه خویش در پایان بحث «تزیین الرجل بما یختص بالنساء و بالعکس» این موضوع را طرح کردند و به بحثی عمیق و علمی درباره آن پرداختند.

با موافقت معظم له این دروس به گونه‌ای که پیش رو دارید، تنظیم و بازنویسی شد و پس از بازنگری‌های مکرر و تأیید نهایی، اینک در اختیار دانش پژوهان و فضلالی حوزه و دانشگاه قرار می‌گیرد.

در نگارش این کتاب از مشاوره‌های علمی و دقیق برادر گرامیم، جناب استاد مجتبی دلیر روانشناس و سکسولوژیست و استاد محترم جناب دکتر محمدرضا نوروزی، جراح و رئیس انجمن تخصصی باروری و ناباروری ایران بهرمند شدیم که جا دارد سپاس و تشکر خالصانه خود را از این دو بزرگوار و نیز دوست عزیزم جناب آقای سید ایرج منبری و دیگر کسانی که در نشر این کتاب همکاری نمودند، ابراز کنم و از خدای متعال برایشان اجر و توفیق در خواست نمایم.

بنای نویسنده در نگارش این کتاب، ساده و همه فهم نویسی بوده تا علاوه بر فضلا و دانش پژوهان محترم، دیگر خوانندگان هم بتوانند از این دروس استفاده نمایند، اما این که در ارائه مطالب علمی و مفاهیم تخصصی کتاب، تا چه حد به این مقصود دست یافته‌ام، خوانندگان محترم قضاوت خواهند کرد.

در پایان امیدوارم این تحفه، مورد توجه صاحب نظران و مقبول درگاه احدیت قرار گیرد و از پروردگار متعال می‌خواهم در فرج حجتش، امام زمان روحی له الفداء تعجیل فرماید، از شما خواننده عزیز هم دعوت می‌کنم به مطالعه برد بارانۀ کتاب، بپردازید.

محسن دلیر

شهر مقدس قم

بهمن ماه ۱۳۸۶ هجری شمسی

بخش اوّل

اطّلاعات علمی

و

پایه درباره جنسیت

جنسیت و نشاتگان آن

دانشمندان زیست شناس چگونگی تعیین جنسیت را در جانداران مختلف به سه صورت می‌دانند:

الف) تعیین جنسیت رفتاری: تعیین جنسیت در گروهی از جانداران مثل بعضی ماهی‌ها به صورت رفتاری (BSD) است، به این معنی که در این گروه ممکن است پس از معلوم شدن جنسیت، وضع جنسیت آنان تغییر یابد.

زندگی اجتماعی چنین جاندارانی، جنسیت آن‌ها را مشخص می‌کند. برخی از این موجودات، نخست نر متولد و سپس، ماده می‌شوند و برخی برعکس و این تغییر جنسیت، ادامه می‌یابد.

ب) تعیین جنسیت محیطی: در تمام لاک‌پشت‌ها و اکثر تمساح‌ها پس از باروری تخم بر اثر دمای محیط و شرایط محیطی جنسیت تعیین می‌شود (ESD).

ج) تعیین جنسیت ژنتیکی: در پستانداران - مثل انسان - جنسیت به صورت ژنتیکی (GSD) و در زمان باروری تعیین می‌شود.

امروزه این مطلب مورد اتفاق زیست‌شناسان است که هر سلول بدن از سان از ۴۶ کروموزوم تشکیل شده و تمام صفات وراثتی انسان به وسیله ژن‌هایی که روی کروموزوم‌ها قرار دارند، از والدین به فرزند انتقال می‌یابند. یک جفت از کروموزوم‌ها حاوی صفات جنسیتی شخص و به قولی اساسی‌ترین عامل تعیین جنسیت در افراد می‌باشند که به آن‌ها کروموزوم‌های جنسی می‌گویند.

نطفه به عنوان نخستین سلول انسانی از این دو کروموزوم جنسی که یکی از سوی پدر و دیگری از طرف مادر می‌آید، تشکیل می‌شود. اگر دو کروموزوم به صورت XX باشند، کودک مؤنث و اگر به صورت XY باشند، مذکر خواهد بود.

بنابر این اگر کروموزومی که از طرف پدر در ساختن سلول اولیه شرکت دارد X باشد، جنین، دختر و اگر Y باشد، جنین، پسر خواهد شد.

غدد جنسی اولیه (گنادهای اولیه) در حدود هفته ششم جنینی در جنین مذکر و در حدود هفته دوازدهم در جنین دختر، به سمت تشکیل بیضه و یا تخمدان پیش می‌رود.

در بدن شخص به تناسب جنسیت او هورمون‌هایی ترشح می‌شوند که بر تمام آثار جنسی تأثیر می‌گذارند و موجب به وجود آمدن تغییراتی در بدن می‌شوند که در جنس زن و مرد تفاوت دارند.

هورمون‌هایی که هیپوتالاموس^۳ تولید می‌کند، سلول‌های هیپوفیز قدامی^۴ را برای تولید LH و عامل مهار کننده تولید پرولاکتین تحریک می‌کند که موجب تولید هورمون‌های استروئید

۳ - هیپوتالاموس (Hypothalamus) بخشی در مغز است که فعالیت‌های خودکار عصبی را کنترل می‌کند.

۴ - غده هیپوفیز (Hypophysis) غده‌ای است در پایک مغز که هورمون‌های ترشح شده از آن بر رشد بدن و دیگر فعالیت‌های آن تأثیر می‌گذارد. این غده تحت نظارت هسته‌های خاکستری ناحیه هیپوتالاموس فعالیت می‌کند. این غده به سه منطقه تقسیم شده است: منطقه قدامی، خلفی و واسطه‌ای. تنها در لبه قدامی هیپوفیز ۳۴ غده وجود دارد که برداشتن آن پیش از بلوغ، رشد را فوراً متوقف می‌سازد و اعمال دیگر غدد داخلی هم متوقف می‌شوند. پس از بلوغ موجب اختلال متابولیسم و سوخت و ساز مواد غذایی و نقصان اعمال غدد داخلی می‌گردد. از نظر جنسی غدد تناسلی کوچک شده و صفات جنسی فرعی از بین می‌روند، نیز چرخه خونریزی ماهانه در زنان قطع شده و توانایی آبستنی از بین می‌رود.

جنسی یعنی استروژن‌ها، پروژسترون‌ها و آندروژن‌ها می‌شوند. مهم‌ترین آندروژن در جنس مذکر، هورمون تستوسترون است.

علاوه بر هورمون‌های جنسی که در داخل بدن هستند، از بیضه‌ها، وازوفران‌ها، مجاری انزالی و غدهٔ پروستات به عنوان اندام‌های داخلی جنسی مرد یاد شده و تخمدان‌ها، لوله‌های رحمی، رحم و واژن به عنوان اندام‌های داخلی جنسی زن شمرده شده‌اند.

اما آنچه در نوزاد نشانهٔ پسر یا دختر بودن به شمار می‌روند عبارتند از: آلت تناسلی مردانه یا زنانه که در همهٔ اقوام و ملل بر اساس این دو علامت، به پسر یا دختر بودن حکم می‌شود.

پس از بلوغ، بزرگ شدن سینه‌ها، صدای ظریف، صورت بدون مو یا موهایی اندک و اندامی ظریف‌تر، وجود چرخهٔ خونریزی ماهانه (حیض)، بارداری و توانایی تولید شیر از نشان‌های زنان، صدایی دو رگه و خشن، رویدن ریش و سبیل، داشتن اندامی درشت‌تر، تولید اسپرم و دفع آن، از نشانه‌های مردان شمرده می‌شوند.

همچنین مردان روحیه‌ای معقول و صلابت و زنان روحیه‌ای عاطفی و ملایم‌تر دارند که در رفتار ایشان کاملاً نمود دارد.

نشانه‌هایی که بیان شد، مجموعاً معرف جنسیت شخص به عنوان مرد یا زن هستند، اگرچه هر یک به تنهایی با شدت و ضعف‌هایی می‌توانند به عنوان علامت یکی از جنسیت‌ها مورد استفاده قرار گیرند، مخصوصاً در عرف که معمولاً ظاهر اشخاص ملاک تعیین جنسیت می‌باشد.^۵

هویت جنسی و اختلالات آن

افزون بر آن چه درباره جنسیت و نشانه‌های آن بیان شد و جنبه جسمی و فیزیولوژیک جنسیت بود، به جنسیت از جنبه روانی آن پرداخته شده است که از آن، به هویت جنسی تعبیر می‌شود.

این که شخص در مورد جنسیت خویش چه می‌اندیشد و چه قضاوتی درباره جنسیت خود دارد و تمام آنچه انسان متأثر از

^۵ - در بخش سوم، درباره نشانه‌های جنسیت در افراد خشتی از نظر فقها به طور مفصل سخن خواهیم گفت.

جنسیت خویش در درون خود حس نموده و در رفتار خویش بروز می‌دهد، همه به هویت جنسی او باز می‌گردد.

روانشناسان در تعریف هویت جنسی گفته‌اند:

«ادراک فرد در مورد مرد یا زن بودن خود و تمامی افکار،

احساسات و رفتارهای مرتبط با رضایتمندی جنسی است.»^۶

هویت جنسی، ثمره الگوهای بی‌شماری است که از

اطرافیان مثل اعضای خانواده، معلمان، دوستان و پدیده‌های

فرهنگی در فرد پدید می‌آید.

در بیش‌تر موارد جنسیت شخص با احساسات و عواطف

او همخوانی دارد، اما در موارد بسیار کمی چنین نیست و شخص

به صورت آگاهانه یا ناخودآگاه دارای احساسات، عواطف و

رفتارهای جنس مخالف خود می‌شود و رفتارهای جنس مقابل را

بروز می‌دهد.

در این حالت ممکن است از نوع احساسات و عواطف

خود را ضعیف یا نه. در صورت دوم، یعنی عدم شنودی از

^۶ - ر.ک: کتاب /اختلال هویت جنسی

حالات روانی، شخص تلاش می‌کند، روحیات و خُلقیات خود را با جنسیتش هماهنگ نماید، اما در صورت نخست، یعنی زمانی که شخص از احساسات و عواطف جنسی خود خشنود و راضی است، درون فرد میان جنسیت جسمی و عواطف روحی و احساسات و هویت جنسی او تعارض به وجود می‌آید. در این حالت شخص از جنسیت فیزیکی خود ناراضی است و خواستار تغییر آن می‌باشد.

به چنین اشخاصی اصطلاحاً "دگر جنس باور" گفته می‌شود و آن را چنین تعریف می‌کنند:

«دگر جنس باور، فردی است که عقیده دارد متعلق به جنس مقابل است. احساس بیگانگی نسبت به بدن خود داشته و آرزوی زندگی کردن به عنوان فردی از جنس مقابل را دارد و برای تغییر و به شکل جنس مقابل شدن تلاش می‌کند.»^۷

در اصطلاح روانشناسی چنین حالتی به عنوان اختلال نارضایتی جنسیتی یا Transsexualism نامیده می‌شود.

^۷ - ر.ک: کتاب/ اختلال هویت جنسی

بنابر آمارهایی که ارائه شده اختلال هویت جنسی در میان مردان شایع‌تر از زنان است. برآورد می‌شود تمایل برای بودن در جنس مقابل در حدود ۳٪ از کودکان پسر و در کم‌تر از ۱٪ از کودکان دختر وجود دارد. در بزرگسالان هم تقریباً در میان مردان، یک مرد در هر سی هزار مرد و در زن‌ها یک مورد در هر یکصد هزار زن گزارش شده، البته این آمار در جوامع مختلف کمی متفاوت است.

هر شخصی بر اساس هویت جنسی خویش دارای گرایش جنسی خاصی می‌شود. این گرایش ممکن است به جنس مخالف باشد که از آن با عنوان دگرجنس‌گرا، ممکن است به جنس موافق با جنسیت خود باشد که از آن با عنوان همجنس‌گرا و یا به هر دو جنس باشد که به عنوان دوجنس‌گرا از آن یاد می‌شود.

به جز مورد نخست که طبیعی است، از دو مورد دیگر و نیز از نارضایتی جنسی در روانشناسی به عنوان اختلال و ناهنجاری یاد می‌شود. در شریعت اسلامی همجنس‌گرایی و دوجنس‌گرایی به شدت نکوهش شده است.

در هر حال وجود گرایش به همجنس و یا حتی دو جنس ممکن است عاملی برای درخواست تغییر جنسیت گردد.

اختلالات جنسیتی

ممکن است، زمانی که سلول اولیه تشکیل می‌شود و یا در طی دوران جنینی ناهنجاری‌هایی برای جنین پیش بیاید که در تعیین جنسیت او در آینده اثر منفی بگذارد.

ناهنجاری‌های جنسی ممکن است در کروموزوم‌های جنسی، هورمون‌ها و یا فقط در آلت تناسلی خارجی باشد که هر یک را توضیح می‌دهیم.

ناهنجاری‌های کروموزومی

دانشمندان می‌گویند ممکن است ناهنجاری‌هایی در کروموزوم اشخاص پدید آید که ریشهٔ بعضی بیماری‌ها مثل سندرم دان است. کروموزوم‌های جنسیتی هم پذیرای ناهنجاری‌هایی هستند. در اثر ناهنجاری‌ها بعضی اشکالات جنسیتی در افراد پدید می‌آید که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- برخی در شکل‌گیری کروموزومی، فاقد یکی از کروموزوم‌های جنسی هستند و تنها یک کروموزوم جنسی X دارند، یعنی تعداد کروموزوم‌های ایشان یکی کم‌تر از حالت طبیعی

تغییر جنسیت آری یا نه؟ ۱۹

و ۴۵ کروموزوم است و یکی از کروموزوم‌های جنسی غایب می‌باشد. شکل کروموزومی او به صورت (۴۵XO) و نوزاد، دختر است.

به چنین اختلالی دیس ژنزی گوناد یا نشانگان ترنر، گفته می‌شود.

- ممکن است شخص دارای سه کروموزوم جنسی باشد که در کل ۴۷ کروموزوم خواهد داشت. در این صورت یا یک کروموزوم X و یا یک کروموزوم Y بیش‌تر دارد.

در صورت اول، کروموزوم‌هایش به صورت (۴۷XXY) و نوزاد، پسر خواهد بود با علامت بیضه‌های کوچک و قدی بلند. در این حالت شخص عقیم و نازا می‌باشد.

به چنین ناهنجاری اصطلاحاً کلاین فلتر و یا دیس ژنزی توبولار گفته می‌شود.

اما در صورتی که شخص یک کروموزوم Y بیش‌تر داشته باشد، کروموزوم‌هایش به صورت (۴۷xYY) و نوزاد، پسر است که قدرت تولید مثل خواهد داشت.

ناهنجاری های هورمونی

و

ابهام در آلت تناسلی

از ناهنجاری های هورمونی به عنوان اشکالات ذاتی در سوخت و ساز نیز نام برده می شود که عبارتند از:

- اشکالات مربوط به نشانگان عدم حساسیت آندروژنی^۸ یا بیضه زنانه نما:

چنین وضعیتی فقط در مردان ایجاد می شود. این اشخاص دستگاه تناسلی خارجی شبیه زنان دارند و بر همین اساس به عنوان دختر تربیت می شوند.

- نشانگان آدرنوژنیتال یا هیپوپلازی مادرزادی فوق کلیوی: در پسرها سبب بلوغ زودرس و در دخترها موجب نرینه سازی می شود.

- آلفاردوکتاز: چنین مردانی دستگاه تناسلی مبهم دارند.

^۸ - آندروژن (Androgen): هورمون های جنسی که باعث ایجاد صفات ثانویه جنسی درمرد - مثل ریش و صدا - می شوند.

نتیجه

بنابر آن چه بیان شد ممکن است کودکی از نظر دستگاه تناسلی خارجی ظاهراً پسرانه باشد، در حالی که کروموزوم‌های جنسی او XY نباشند و برعکس کودکی ظاهراً دختر باشد، اما کروموزوم‌های جنسی او XX نباشند، همچنین مواردی وجود دارد که دستگاه تناسلی ظاهری شخص با شکل کروموزوم‌هایش همخوانی ندارند، یعنی مثلاً با وجود این که کروموزوم‌های او XY یعنی مردانه است، ولی در اثر عواملی همچون تأثیر هورمون‌ها دستگاه تناسلی ظاهریش زنانه است و برعکس.

به طور کلی در علم پزشکی از کسانی که دارای ابهام در جنسیت هستند، اصطلاحاً به عنوان دو جنسه^۹ و در علم فقه از ایشان با عنوان خنثی یاد می‌شود. چنین حالتی در یک نفر از هر یکصد و پنجاه هزار نفر دیده می‌شود.

دو جنسه‌ها را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنند:

^۹ - Intersex یا Hermaphrodite (اینترسکس یا هرمافرودیت)

الف) دو جنسه‌های حقیقی که به ایشان در فقه ختثای مشکل گفته می‌شود، یعنی دوجنسه‌هایی که به هیچ وجه با علائم مورد اطمینان امکان تعیین جنسیت برای آن‌ها وجود ندارد.

ب) دو جنسه‌های کاذب که در فقه به آنان ختثای غیر مشکل گفته می‌شود و به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- دو جنسه‌های کاذب مؤنث که وضعیت کروموزومی آن‌ها مؤنث و طبیعت زنانه دارند، ولی ظاهری کاملاً مردانه دارند.

- دو جنسه‌های کاذب مذکر که وضعیت کروموزومی آن‌ها مذکر و طبیعت ایشان مردانه است، ولی ظاهری کاملاً زنانه دارند.

با توجه به مطالبی که تا این جا به عنوان پیش نیاز عنوان شد، استاد معظم حضرت آیت الله العظمی دوزدوزانی مدظله نخست مسأله تغییر جنسیت را از ابعاد مختلف بررسی کرده، سپس به بررسی علائمی پرداخته‌اند که بر اساس آن‌ها ممکن است جنسیت ختثی را تشخیص داد. در صورتی که این نشانه‌ها در ختثی وجود نداشته باشند، از او به عنوان ختثای مشکله یاد خواهد شد که احکام مخصوص خود را دارد.

بخش دوم

تغییر جنسیت

بسم الله الرحمن الرحيم

و

به نستعين و هو المعين

و

صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مقدمه

بحث تغییر جنسیت امروزه یکی از موضوعات روز و مبتلابه در سطح جهان است که ممکن است آن را یکی از فروع بحث تشبّه مرد به زن و زن به مرد دانست.

در یکی از نشریات، مقاله‌ای از یکی از پژوهشگران محترم حوزه درباره تغییر جنسیت چاپ شده بود که آن را در سمیناری با همین موضوع ارائه کرده است و چون با موضوع بحث روزهای اخیر درس ما تنا سب دارد، برای مقدمه به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

اولین تغییر جنسیت در ایران، در سال ۱۹۳۰ میلادی^{۱۰} اتفاق افتاد که در طی آن دکتر خلعتبری، پسری هجده ساله را که به اختلال روانی ترانس سکسوال مبتلا بود و این مشکل روانی او را تا سر حد خودکشی و انتحار رسانده بود، تبدیل به دختر کرد^{۱۱}. پیش از این تاریخ، تغییر جنسیت دو جنسی ها کم و بیش وجود داشت، ولی تغییر جنسیت فردی که از نظر ظاهر سالم بود، چیز عجیب و جدیدی محسوب می شد. اولین تغییر جنسیت در انگلستان در فاصله سال های ۱۹۴۲ - ۱۹۴۸ میلادی^{۱۲} اتفاق افتاد که دختری تغییر جنسیت داد و پسر شد. سابقه تغییر جنسیت در آمریکا به سال ۱۹۵۲ میلادی^{۱۳} باز می گردد و اولین تغییر جنسیت در کشور مصر در سال ۱۹۸۲ میلادی^{۱۴} اتفاق افتاد.

^{۱۰} - خبر این اتفاق در روزنامه های سال ۱۳۰۹ شمسی ایران درج شده است.

^{۱۱} - در برخی منابع از جراح آلمانی، دکتر آبراهام یاد شده که در سال ۱۹۳۱ م اولین گزارش از جراحی تغییر جنسیت را در یک دگرجنس باور داده است. (رک: کتاب *اختلال هویت جنسی*)

^{۱۲} - حدود سال های ۲۶ - ۱۳۲۰ شمسی

^{۱۳} - حدود سال ۱۳۳۱ شمسی

^{۱۴} - حدود سال ۱۳۶۱ شمسی

نویسنده این مقاله در ادامه حرمت و عدم حرمت این عمل را بررسی می‌کند و پس از تقسیم این عمل به چند قسم، یعنی عمل تغییر جنسیت در مرد و زن حقیقی و در دو جنسه کاذب و حقیقی (خنثای غیر مشکله و مشکله)، استدلال می‌کند که دلیلی بر حرمت این عمل در هیچ یک از این اقسام نداریم و اصل عدم حرمت است^{۱۵}.

اهمیت بحث درباره این موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم طبق گزارش‌های موجود در چند سال اخیر ایران کانون عمل تغییر جنسیت در جهان شده تا جایی که در بعضی نوشته‌ها از ایران به عنوان "بهشت تغییر جنسیت" نام برده شده است!

^{۱۵} - نگاهی فقهی به تغییر جنسیت، حجة الاسلام محمد مهدی کریمی نیا

آرای فقهی

در برابر پرسش از تغییر جنسیت ممکن است فقیه یکی از نظریات زیر را ابراز کند:

اول: تغییر جنسیت مطلقا جایز باشد، چنان که در تحریرالوسیله ذکر شده است،

دوم: تغییر جنسیت مطلقا جایز نباشد،

سوم: تفصیل میان حالت ضرورت و عدم آن، که در صورت ضرورت جایز باشد، یعنی برای کسانی که بیماری روانی و روحی داشته باشند جایز باشد،

چهارم: تفصیل بین خشتی و غیر خشتی، یعنی برای کسانی که دوجنسیتی هستند، جایز باشد و برای غیر ایشان جایز نباشد.

مقدمه بحث فقهی

برای این که در بحث تغییر جنسیت خلط موضوع نشود، بحث را باید در سه حالت جداگانه بررسی کرد، چون ممکن است هر حالت حکم خاص خود را دارا باشد:

اول، انجام عمل در کسانی که جنسیت آنها معلوم است، یعنی کسی که جنسیتش مرد است، بخواهد آن را تغییر داده و خود را زن کند و یا برعکس،

دوم، تغییر جنسیت در دوجنسه‌های کاذب، یعنی کسانی که دارای ابهام در آلت تناسلی می‌باشند، ولی جنسیت ایشان به وسیله نشانه‌های معتبر قابل تشخیص است که در فقه از چنین افرادی با عنوان خنثای غیر مشکل یاد می‌شود،

سوم، تغییر جنسیت در دوجنسه‌های حقیقی که در فقه از ایشان به عنوان خنثای مشکل یاد می‌شود. این اشخاص کسانی هستند که جنسیت آنان با علائم معتبر قابل تشخیص نمی‌باشد.

بررسی تغییر جنسیت مرد به زن و برعکس

در آغاز بحث نخست به بررسی تغییر جنسیت شخصی که جنسیت مشخص دارد، مرد است یا زن و می‌خواهد به جنس مخالف، تغییر جنسیت بدهد، می‌پردازیم. برای رسیدن به نتیجه مطلوب بحث خود را در سه مرحله انجام خواهیم داد:

(الف) آیا اصل این عمل از نظر شرعی و فقهی صحیح است؟ یعنی چنین عملی جایز است؟

(ب) بحث تکوینی این عمل، یعنی بررسی کنیم - آن طور که بعضی ادعا کرده‌اند - آیا مرد واقعاً زن می‌شود یا زن واقعاً مرد می‌شود؟ یعنی جنسیت آن‌ها طوری به جنس مخالف تغییر پیدا کند که آثار جنسیت جدید بر آن بار شود، یعنی مرد هنگامی که با تزریق هرمون و عمل جراحی در ظاهر تغییر کرد و خانم شد، چادر سر کند و سهم ارثش نیمی از ارث مردان باشد و شوهر اختیار کند و یا زن اگر در اثر تغییر جنسیت، مرد شد، زن بگیرد و دو برابر خواهران خود ارث ببرد و...

(ج) حکم تغییر جنسیت و بررسی پیامدهای آن در فرد و این که این عمل درمان قطعی است یا مُسکِّن.

بحث فقهی: جواز یا عدم جواز

کسانی که این عمل را جایز دانسته‌اند، فرموده‌اند:

دلیلی بر حرمت ذاتی تغییر جنسیت نداریم، بنابر این،
۱ صل، جواز آن است، چون «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ
حَرَامٌ بَعِيْنُهُ»^{۱۶}.

اما در مقام تحقیق به نظر می‌رسد دلایلی وجود دارد که
تغییر جنسیت را منع می‌کند، بنابر این باید آن‌ها را بررسی کنیم.

^{۱۶} - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۹، ۴- باب عدم جواز الانفاق من کسب الحرام:
هر چیزی برای حلال است تا این که بدانی عیناً حرام می‌باشد.

دلیل اوّل: آیه تهلكه

اولین دلیل برای عدم جواز تغییر جنسیت آیه «ولا تلقوا بأیدیکم إلی التّهکة»^{۱۷} می باشد.

در تفسیر آیه میان مفسران اختلاف وجود دارد. محور اختلاف "باء" موجود در آیه است، چون گروهی "باء" را سببه و برخی آن را تأکیدی دانسته اند.

فرض اوّل در معنای آیه تهلكه:

اگر باء را در آیه سببه بگیریم، دیگر نمی توان به آن در بحث تغییر جنسیت استدلال کرد، چون در این صورت معنای آیه چنین خواهد شد:

«(با دستان خویش، به هلاکت نیندازید.)»

برای کامل شدن معنای آیه ناچار باید کلمه ای در آن مقدّر گرفت.

^{۱۷} - سوره بقره، آیه ۱۹۵

گروهی از مفسران فرموده‌اند کلمه «أنفس» = جان‌ها» در آیه مقدّر است، به نظر می‌رسد مرحوم آیت الله خویی قدس سرّه در کتاب اصول خویش - در بحث قاعده لاضرر - آیه را همین طور معنا می‌نماید،^{۱۸} به همین دلیل وقتی می‌خواهد بر حرمت ضایع کردن اعضای اصلی دلیل بیاورد، نمی‌تواند به این آیه استدلال کند و برای عدم جواز آن به مذاق شرع متوسّل می‌شود، اما این که مذاق شرع را از کجا به دست آورده، خود ایشان باید پاسخ بدهد.

بنابر آن چه طرفداران سببیه بودن "باء" در آیه گفته‌اند، معنای آیه چنین می‌شود:

«با دستان خویش، جان‌های خود را به هلاکت نیندازید.»

پاسخ: به چند دلیل بعید می‌دانیم که باء در آیه سببیه باشد:

اول: اگر باء را سببیه بدانیم، باید کلمه «أنفس» را در تقدیر

بگیریم در حالی که می‌دانیم تقدیر خلاف اصل است؛^{۱۹}

^{۱۸} - مصباح الاصول، ج ۲، ص ۵۴۶

^{۱۹} - در اصول فقه این بحث طرح شده که اگر در فهم کلام گوینده، مخاطب شک کند که آیا معنای ظاهری را در نظر داشته یا معنایی دیگر و مراد گوینده

دوم: اگر باء را سببیه بگیریم، معنای «آیدی» در «لا تلقوا بأیدیکم» چه می‌شود؟

آیا قرآن فرموده با دست خود، خویش را نکشید، اما اگر خودکشی با دست نباشد اشکال ندارد؟!

چه وجهی برای اختصاص دست‌ها وجود دارد؟

اگر گفته شود که از «آیدی» معنای مجازی مورد نظر است، و دست به معنای مظهر قدرت و قوت می‌باشد، همان گونه که در برخی آیات دیگر قرآن همین معنا به کار رفته است، باز معنای صحیحی از آیه به دست نخواهد آمد، چون معنی آیه این گونه می‌شود:

کاملاً برای مخاطب معلوم نباشد، بلکه با توجه به وجود قرینه‌ای بر وقوع حذفی

در کلام گوینده احتمال وجود داشته باشد که گوینده معنایی غیر از معنای ظاهری را در نظر گرفته، تا وقتی به وسیله قرینه‌ای اطمینان آور، یقین به مراد گوینده پیدا نشده، بنابر عدم حذف در کلام گوینده می‌گذارند. اصطلاحاً می‌گویند تقدیر خلاف اصل است و معنای ظاهری را که از کلام گوینده بدون زیاد کردن چیز دیگری به آن فهمیده می‌شود، مراد گوینده محسوب می‌کنند. (ر.ک: کتب اصول فقه، مباحث الفاظ)

«به سبب قدرت و قوای خود، جان‌های خود را به هلاکت
نیندازید.»

آیا این معنا صحیح است؟ قدرت انسان چطور خود او را
به هلاکت می‌اندازد؟

اگر چنین معنایی صحیح باشد، از بلاغت برخوردار
نیست، همین طور با آیات پیشین سازگار نمی‌باشد که در فرض
دوم بیان خواهیم کرد.

فرض دوم در معنای آیه تهلکه:

اکثر علما فرموده‌اند "باء" در آیه، تأکیدی است، یعنی
فقط معنای تأکید دارد.

زمخشری در کشاف، ابن هشام در معنی، ابوالبقاء که ادیب
زبردستی هست در تفسیر خویش، مرحوم طبرسی قدس سره در
تفسیر مجمع‌البیان و علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر المیزان و
بسیاری دیگر از مفسران در آیه مورد بحث قائل به همین معنا
برای باء شده‌اند.

علاوه بر دلایلی که در ردّ سببیه بودن باء در آیه بیان
کردیم، دلیل تأکیدی بودن آن این است که «القاء» از باب افعال

آمده و متعدی است، پس نیازی به حرف واسطه تعدیه که باء باشد، ندارد. همان گونه که گفته شد، مراد از «ید» در آیه به قرینه «ید الله فوق أیدیهم»^{۲۰} و «و قالت اليهود ید الله مغلوله»^{۲۱} قدرت و استطاعت است.

شاهد این معنا آیات پیش از آیه مورد بحث ما هستند که در باب جهاد می‌باشند. برای فهم بهتر معنای آیه، خوب است در آنها دقت کنیم.

در آیه صد و نود می‌فرماید:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ...»

«فی سبیل الله» به معنای جهاد است، چنان که در برخی روایات «سبیل الله» موجود در آیه زکات به جهاد تفسیر شده است.

در آیه بعد می‌فرماید:

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ...»

^{۲۰} - سوره فتح، آیه ۱۰

^{۲۱} - سوره مائده، آیه ۶۴

سپس در آیه صد و نود و سه فرموده:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ...»

بعد در صدر آیه صد و نود و پنج - که آیه مورد بحث ما است - می‌فرماید:

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

برای جهاد و تجهیز قوای جهادی مال خود را هزینه و انفاق کنید و در ادامه می‌فرماید:

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»

یعنی مبدا از اموال خویش هزینه نکنید و قوای جهادی خود را از بین ببرید، همچنین هستی و تشکیلاتتان را تلف کنید؛ مبدا قدرت خویش را به فساد بکشانید، در پایان می‌فرماید:

«وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

«وَأَحْسِنُوا» احسان کنید. چون این فراز از آیه در کنار «انفقوا» قرار گرفته، ممکن است بگوییم منظور این است که از مال خویش بگذرید و در راه خدا مال خویش را هزینه کنید، چون «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» خدا احسان کنندگان را دوست دارد.»

اما باید گفت که در مورد انفاق و هزینه کردن در راه خدا به میانه‌روی و رعایت حدّ وسط توصیه شده است. روایتی از امام صادق علیه‌السلام مؤید همین مطلب است و بر رعایت میانه‌روی در احسان دلالت می‌کند، حضرت در تفسیر «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

می‌فرماید: «أَيُّ الْمُقْتَصِدِينَ»^{۲۲} یعنی میانه‌روان، پس خداوند می‌فرماید: معتدل باشید: نه تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا صرف کنید که موجب پشیمانی و ندامت شما شود «فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^{۲۳} نه این که از دارایی خویش هیچ ندهید که قوا و قدرت تان از بین رود.

^{۲۲} - وسائل الشیعه، جلد ۲۱، ص ۵۵۲، ۲۵- باب استحباب الاقتصاد فی النفقة، الکافی، جلد ۴، ص ۵۳، باب فضل القصد...، تفسیر العیاشی، ج اول، ذیل همین آیه. متن روایت چنین است: حماد اللحام از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمودند: اگر شخصی تمام آنچه در اختیار دارد، در راه خدا هزینه کند، نه نیکو است و نه مناسبت، آیا خداوند فرموده: قوای خویش را از بین نبرید و احسان کنید، همانا خدا محسنین را دوست دارد، یعنی میانه‌روان را.

^{۲۳} - سوره اسراء، آیه ۲۹: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»

بنابر این با ملاحظه آیاتی که پیش از این آیه قرار دارند و پشت سر هم می‌باشند و توجه به صدر و ذیل همین آیه می‌بینیم که خدای متعال می‌فرماید:

«قوای خودتان را به هدر ندهید و فاسد و ضایع نسازید.»

ظاهراً چاره‌ای جز قبول این معنا وجود ندارد، چون همان گونه که بیان شد، آیه با فرض سببیه بودن باء در آن معنای صحیحی نمی‌دهد و تفسیر دیگر از آیه با آیات پیش از آن هم سازگار نیست.

بر این اساس که آیه از به هدر دادن و ضایع کردن قوا نهی می‌نماید، می‌بینیم که یک وقت قوا، اجتماعی است و یک وقت قوای بدنی است، مثل از بین بردن نفس انسان، اعضای مهم و اصلی بدن، مانند چشم و دست و پا و ... یا از بین بردن اعضای تناسلی و تغییر جنسیت...

ممکن است اشکالی در اینجا به نظر بیاید و گفته شود:

با توجه به شأن نزول آیه و این که آیه مربوط به سبیل الله و جهاد است و معنای آن از بین بردن قوای اجتماعی به دلیل عدم

انفاق و خرج نکردن است، چطور حکم آن را به دیگر موارد مثل ضایع کردن اعضای بدنی و... تعمیم و تسری می‌دهید؟

پا سخ: همان گونه که پیش از این - در بعضی از مباحث - بیان کرده‌ایم، شأن نزول و مورد، مخصّص عموم حکم نیست.^{۲۴} این قاعده از بیش‌تر روایات فهمیده می‌شود، چنان که علما طبق همین قاعده در باب خمس آیه «إِنَّمَا غَنِمْتُمْ» را که در کنار آیات جهاد قرار گرفته و در غنیمت ظهور دارد، به ارباح مکا سب تعمیم و تسری داده‌اند، پس چنین اشکالی وارد نیست.

بر اساس همین آیه و معنایی که بیان کردیم، کسی حق ندارد کاری کند که قدرت و قوای خود را نابود سازد یا اعضای رئیسه یا حواس پنجگانه و قوای جنسی خود را از بین ببرد و خود را عقیم کند، بر خلاف بعضی که فتوا به جواز آن داده‌اند. همچنین بر اساس همین آیه، جایز نیست تغییر جنسیت داد، چنان که قطع

^{۲۴} - یعنی اگر در موضوعی در قرآن یا سنت حکمی بیان شده باشد، در تمام مصادیق آن موضوع حکم جریان می‌یابد، مثل حکم خمس که در آیه سوره انفال بیان شده و در آن حکم سودی که از جهاد به دست می‌آید بیان شده و جمعی از علما تصریح کرده‌اند که این حکم در مورد هر سود و فایده‌ای جاری است و شأن نزول و مورد که جهاد است، مخصّص آن نیست.

آلت تناسلی مردان و بیضه‌های ایشان یا بیرون آوردن رحم و تخمدان زنان جایز نیست، چون تمام این‌ها از مصادیق ضایع ساختن، اهلاک و از بین بردن قوا است.

نتیجه: آیه تهلکه بر حرمت تغییر جنسیت از مرد به زن و برعکس دلالت دارد.

دلیل دوم: آیه تغییر خلقت

آیه دیگری که بر عدم جواز تغییر جنسیت دلالت دارد، آیه تغییر خلقت می‌باشد.

در آیه صد و هجده سوره نساء خدای متعال درباره شیطان می‌فرماید:

«لَعْنَةُ اللَّهِ وَ قَالَ لَاتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا»

یعنی: «خدا شیطان را لعنت کند، او گفته است که از بندگان تو سهم معینی برخواهم گرفت.»

در آیه بعد به بیان روش شیطان ملعون در این راه می‌پردازد و از زبان او می‌خوانیم:

«وَلَا ضِلَّيْنَهُمْ وَلَا مَنِّينَهُمْ وَلَا مُرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَ

لَا مُرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرُنْ خَلْقَ اللَّهِ»^{۲۵}

شیطان فعالیت خود را قدم به قدم بیان می‌کند: «وَلَا ضِلَّيْنَهُمْ» اول آنان را گمراه و در رفتن به سوی مقصد و هدفشان، آنان را سست می‌کنم، سپس «وَلَا مَنِّينَهُمْ» دل‌های آنان را پُر و لبریز از آرزوها می‌کنم، پس از این که نهال آرزوها را در دل آن‌ها نشاندم، «وَلَا مُرْنَهُمْ» به آن‌ها فرمان می‌دهم «فَلْيَبْتِكُنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ» گوش حیوانات را ببرند و یا بشکافند.

در زمان نزول آیه، برخی از مردم حیوانات را آزار می‌دادند و برای بازی و سرگرمی گوش حیوانات را می‌بریدند و از تماشای عکس‌العمل و دردکشیدن حیوان، لذت می‌بردند و به این وسیله تفریح می‌کردند.

در قدم بعدی نوبت به خود انسان‌ها می‌رسد و می‌گوید:

«وَلَا مُرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرُنْ خَلْقَ اللَّهِ»

«تحقیقاً به ایشان فرمان می‌دهم، پس آفریش خدا را تغییر می‌دهند.»

آیه گفتار، رفتار و عمل ابلیس را بازگو می‌کند که در صدد فریب دادن و اغوای بندگان خداست و می‌کوشد سهم و نصیبی از ایشان برای خود بگیرد، اول از نظر فکری آنان را گمراه می‌کند و ثبات قدم آن‌ها را از ایشان می‌گیرد، سپس با وعده و وعید آنان را مشغول می‌سازد و در مرحله عمل به آنان فرمان می‌دهد. در این جا دو امر و فرمان از سوی شیطان به کسانی که تحت تأثیر او قرار دارند صادر می‌شود، یکی این که گوش حیوانات را بریده و از شکنجه حیوانات بی‌چاره لذت ببرند، سپس به تغییر در خلقت دستور می‌دهد.

ترتیب آیات دلالت دارد که مراد از تغییر در خلقت، تغییر در آفرینش انسان‌ها است. شیطان گام به گام انسان را فریب می‌دهد تا به تغییر در بدن انسان‌ها می‌رسد، کارهایی مثل خصی کردن^{۲۶} مردها که در آن زمان رایج بوده است.

ثروتمندان و طبقات مرفه جامعه معمولاً این گونه مردها را برای خدمت در اندرون خانه خود به کار می‌گماشتند تا زنانشان

^{۲۶} - خصی کردن: خواجه و اخته کردن. در آوردن بیضه‌های حیوان یا انسان مذکر است تا حالت نر بودن او از بین برود (نعت نامه دهخدا/).

از معاشرت سوء در امان باشند. این کار یک امر عادی در آن زمان و حتی تا دو سه قرن پیش بود.

البته گروهی از علما تغییر در خلقت را به تغییر در دین خدا معنا کرده‌اند. علامه طباطبایی رضوان الله علیه این معنا را به صورت «قیل» نقل کرده، ولی آیت الله خویی قدس سره در بحث حلق لَحِیَه آن را نیکو شمرده^{۲۷} و به شیخ طوسی رضوان الله علیه نیز نسبت می‌دهد که این معنا را اختیار کرده است.

صاحب تفسیر مجمع‌البیان نیز به این نظر اشاره کرده: «وَ اِخْتَلَفَ فِی مَعْنَاهُ فَقِيلَ یُرِیدُ دِینَ اللَّهِ؛ درباره معنای آن اختلاف شده است. گروهی گفته‌اند یعنی دین خدا را تغییر دهند.»

ایشان سپس این معنی را به ابن عباس و گروهی از مفسران نسبت می‌دهد و برای تأیید آن آیه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^{۲۸} را شاهد می‌آورد.

^{۲۷} - گرچه مقرر ایشان - آقای توحیدی رضوان الله علیه - آیه را در حاشیه طوری معنا کرده که بیانگر مطلب ما می‌باشد (ر. ک: مصباح/الفقاهه).

^{۲۸} - سوره روم، آیه ۳۰

دلیل تفسیر خلقت به دین

همان‌طور که بیان شد، قائلان به این نظر - که امر شیطان در آیه «فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ»، امر به تغییر در دین خداست - برای تأیید نظر خود آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^{۲۹} را شاهد آورده و فرموده‌اند که چون در این آیه فطرت معنای دین می‌دهد، «خلق الله» نیز در آن آیه به معنای دین خدا می‌باشد، پس معنی «لا تبدیل لخلق الله» این است که تبدیل و تغییر در دین خدا جایز نیست.

پاسخ: معنای «فِطْرَتَ اللَّهِ» در آیه «الْزِمَ فِطْرَتَ اللَّهِ» است، یعنی ملتزم به فطرتی باشید که خدا شما را بر آن سرشته، و «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» به معنای «لَا يَتَحَقَّقُ التَّبْدِيلُ» می‌باشد، یعنی مطابق نهاد خود که قابل تغییر نیست، حرکت کنید و ملزم به آن باشید.

بنابر این آیه می‌فرماید باید ملتزم به شهوت انسانی که جزئی از فطرت و خلقت انسان است، باشید و نباید آن را ضایع و

تغییر جنسیت آری یا نه؟ ۴۵

تباه کنید. می بینیم که این معنا مؤید گفتار ما در آیه تغییر خلقت است.

همچنین مقابله «خَلَقَ اللَّهُ» در آیه با «آذَانَ الْأَنْعَامِ» قرینه است بر معنایی که گفته شد.

البته عموم «خلق الله» شامل غیر انسان نمی شود، چون قطعاً مراد تغییر در زمین و کوه و محیط زیست نمی باشد.

بنابر آنچه بیان شد به نظر می رسد بهترین تفسیر آیه «فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» همان باشد که گفتیم.

اگر این تفسیر را قبول نکنید، نهایت امر این است که بگوییم: آیه مطلق است و باید معنای جامع برای آن قائل شویم که هم خلقت ظاهری یعنی اعضای بدن و هم خلقت باطنی و معنوی یعنی دین فطری را در بر بگیرد.

نتیجه بررسی آیات

نتیجه‌ای که از بررسی آیات به دست می‌آید این است که تغییر جنسیت، چه از زن به مرد و چه برعکس، جایز نیست، چون این عمل ضایع ساختن قوایی است که خدا در ذات انسان قرار داده و تغییر در خلقت است.

از همین رو مشهور فقها فرموده‌اند جایز نیست انسان خود را به طور دائم عقیم نماید یا قوه دیگری از قوای خویش را از بین ببرد، مثل این که کاری کند دیوانه یا ناشنوا یا نابینا شود.

امکان تغییر جنسیت

آیا ممکن است در خارج و در عالم تکوین تغییر جنسیت محقق شود؟

برای پاسخ، موضوع را دو گونه بررسی می‌کنیم، یکی امکان وقوع تغییر جنسیت از منظر قرآنی و اخبار آسمانی و دیگری قطع نظر از قرآن و در عالم تکوین.

امکان تغییر جنسیت در قرآن

قرآن مجید در دو آیه از سوره شوری به پرسش ما پاسخ می‌دهد، خدای متعال در این دو آیه می‌فرماید:

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوْرَ * أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيْمًا إِنَّهُ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ»^{۳۰}

اگر در معنای آیات دقت کنید، می‌بینید که قرآن کریم می‌فرماید: پسر و دختر شدن فرزند در اختیار بشر نیست، خداست که به هر کس بخواهد پسر می‌دهد و به هر کس بخواهد دختر می‌دهد، بر این اساس به کسانی که می‌گویند تغییر جنسیت جایز است، می‌گوییم پیش از حکم به جواز، آیه امکان‌چنین‌کاری را نفی می‌کند و می‌فرماید این کار در اختیار بشر نیست، چون اگر چنین عملی ممکن بود، انحصاری که آیه بیان شده، موقعیت نداشت و برای هبه و بخشش جنسیت - مرد و زن بودن - از سوی خدا معنایی باقی نمی‌ماند.

۳۰ - سوره شوری، آیات ۴۹ و ۵۰

اگر قرار بود با تیغ جراحی مرد و زن بودن تحقق یابد، نمی شد بگوییم خدا دختر داده یا پسر، بنابر این ظاهر، بلکه صریح آیه می فرماید جنسیت و دختر و پسر شدن دست خداست و دست بشر از آن کوتاه است، پس کاری که در طی عملیات موسوم به تغییر جنسیت انجام می یابد، کاری صوری و ظاهری است.

شاید گفته شود: آیه می خواهد بگوید پسر و دختر شدن و تعیین جنسیت در اوّل خلقت در اختیار خداست و سپس قابل تغییر می باشد، مثل کسی که کور به دنیا می آید و امکان دارد بعداً در اثر عمل جراحی بینایی خود را به دست آورد.

پاسخ: مقایسه این دو صحیح نیست، چون بحث بر سر امکان ایجاد تغییر در نوع و ذات است^{۳۱} نه عوارض. بینایی و نابینایی اثری در تغییر نوع انسان ندارد و در صورت بینا شدن نابینا، تغییری

۳۱ - نوع در اصطلاح به کلی گفته می شود که بر ذات هایی که دارای حقیقتی واحد باشند، واقع شود. مثلاً در موضوع مورد بحث ذات تمام انسان ها در حقیقت یکی است و مرد و زن بودن بر این حقیقت تأثیر گذاشته و آن را به دو نوع کلی تقسیم می کند، در صورتی که اعضا و اندام ها و بیماری ها و کاستی هایی که در آن ها پیش می آید، عوارضی هستند که در ذات و حقیقت انسان تأثیر ندارند.

در نوع او داده نشده، در حالی که مرد و زن بودن، دو نوع هستند و آیه مورد بحث می‌فرماید تعیین این دو نوع، هبه و بخششی از سوی خداوند عالم است و قابل تغییر نیستند.

امکان تغییر جنسیت در عالم تکوین

برای بررسی امکان تغییر جنسیت از منظر تکوینی و در خارج، توجّه شما را به این نکته جلب می‌کنم که جنسیت انسان‌ها بر اساس سه نوع علامت قابل تشخیص است:

۱. نشانه‌های ظاهری،
۲. نشانه‌های باطنی،
۳. نشانه‌های باطن باطنی (ژنتیکی).

۱- در تمام زمان‌ها، مکان‌ها، ادیان و میان تمام اقوام تشخیص جنسیت انسان بر اساس ظاهر انجام می‌گیرد. حالت و شکل چهره و ظاهر آن، آلت جنسی و غدد جنسی علائم ظاهری می‌باشند.

۲- علائم باطنی را می‌توان حیض دیدن و توانایی بارداری در زنان و تولید اسپرم و توانایی بارورسازی در مردان دانست.

۳- باطنی‌ترین علائم برای هر جنسیت کروموزوم‌های جنسی هستند و می‌توان گفت: مرد تا سرانگشتانش مرد است، زن نیز همینطور، چون تمام سلول‌های بدن مرد و زن از کروموزم در ست شده و در تمام آن‌ها یک جفت کروموزوم جنسی وجود دارد که یا XX و یا XY هستند. تمام سلول‌های بدن تا آخر عمر از همین کروموزوم‌ها درست می‌شوند، توضیح مطلب در آغاز گفتار کاملاً بیان شد.

آیا در عمل تغییر جنسیت، دست اندر کاران در تغییر این سه گروه از علائم موفق هستند؟

در چنین عمل‌هایی برای تغییر مرد به زن، آلت تناسلی مرد را قطع و بیضه‌ها را خارج می‌کنند، سپس با قسمتی از روده‌های شخص یا حیوانی دیگر و یا... برایش آلت تناسلی زنانه می‌سازند.

در این مرحله با خارج ساختن بیضه‌ها بخش اعظمی از صفات مردانه مثل ریش و... نیز کاهش می‌یابند و با تزریق هورمون‌های زنانه سینه‌های ایشان برجسته می‌شود و ظاهری زنانه می‌یابند.

در زنانی هم که برای مرد شدن اقدام به این عمل جراحی می‌کنند، رحم و تخمدان‌ها را خارج می‌سازند و با استفاده از بخشی از عضلات یکی از بازوها و یا چیزی شبیه آلت تناسلی مردانه برایشان می‌سازند و در مواردی با قرار دادن یک پروتز برای آلت تناسلی ساخته شده، حالت نعوظ ایجاد می‌کنند.^{۳۲}

به این صورت خواص ظاهری در شخص تغییر می‌کند، اگرچه آلت تناسلی مردانه چنین اشخاصی که جنسیت خود را مرد کرده‌اند، نعوظ طبیعی ندارد و به وسیله پروتز در آن نعوظ مصنوعی و حرکت ایجاد می‌شود. در کسانی که تغییر جنسیت داده و خود را زن کرده‌اند، آلت تناسلی زنانه ایجاد شده بیشتر شبیه یک سوراخ و حفره است. بهترین تعبیری که برای این‌ها می‌توان به کار برد، اسباب بازی است، نه عضو طبیعی!

در مورد خواص باطنی می‌بینیم برای کسانی که از مرد بودن تغییر جنسیت می‌دهند و ظاهراً زن می‌شوند، رحم ساخته نمی‌شود، همین طور چنین افرادی تخمک ندارند و حیض نمی‌بینند. در کسانی که از زن بودن به مردی تغییر جنسیت

^{۳۲} - کتاب/اختلال هویت جنسی و نیز توضیحات شفاهی متخصصان

می دهند، بیضه وجود ندارد و اسپرم تولید نمی کنند، پس در این مرحله تغییری به وجود نمی آید.

اما در مرحله سوم که آن را باطن باطن (یا علائم ژنتیکی) نام نهادیم تا به حال کسی نتوانسته تغییری در کروموزوم های جنسی انسان ایجاد کند. توضیح این مطلب پیش از این بیان شد.

کروموزوم ها در تمام سلول های بدن موجودات زنده و از جمله انسان ها وجود دارند. برای تغییر جنسیت در این مرحله باید کروموزوم های جنسی تمام سلول ها را تغییر داد که امری غیر ممکن است، بنابراین تغییر در این مرحله کاملاً غیر ممکن می باشد. تغییراتی که در دیگر علائم تکوینی و ظاهری انجام می گیرد، همان گونه که بیان شد نیمه کاره و ناتمام هستند. بهتر است بگوییم چنین شخصی فقط عقیم شده و جنسیتش به حال خود باقی است. پزشکانی که این عمل را انجام می دهند به این معنا اعتراف دارند، پس مرد و زن و دختر و پسر شدن یک فرد، همان گونه که آیات قرآن به این مطلب اشاره دارند، هدیه ای است که خدا برای تمام عمر به او می دهد.

معتقدان به جواز این عمل، گفته اند عمل تغییر جنسیت، مرد را واقعاً زن و زن را واقعاً مرد می کند و بر همین اساس به

جواز، حکم داده‌اند، در حالی که با توجه به بحث قرآنی و تکوینی که ملاحظه کردید، همین علما هم نمی‌توانند به جواز عمل تغییر جنسیت حکم دهند، چون در واقع تغییر جنسیت تحقق نمی‌یابد.

بر همین اساس حتی اگر کسی چنین عملی را انجام دهد، از نظر جنسی هیچ تغییری نکرده و اگر زن بوده، زن باقی مانده، گرچه ظاهرش مردانه شده باشد، چنان که اگر مرد بوده، باز مرد است، ولو این که ظاهری زنانه پیدا کرده باشد و احکام جنسیت اصلی هنوز هم بر آن‌ها بار می‌شود.

دلیل سوم: تشبّه به جنس مخالف

با توجه به تحقیقی که درباره عدم تحقق تغییر جنسیت انجام یافت، می‌توان به ادله حرمت تشبّه به جنس مخالف برای حرمت تغییر جنسیت استدلال کرد. بنابر این می‌گوییم عمل تغییر جنسیت نوعی تشبّه به جنس مخالف است و تشبّه به جنس دیگر حرام است، پس انجام عمل تغییر جنسیت، حرام می‌باشد.

ممکن است گفته شود تشبّه در جایی صدق می‌کند که پس از آن، مشبّه، به حال خود باقی باشد، یعنی زن لباس مردانه بپوشد و آرایش مردانه کند و خود را شبیه مرد سازد در حالی که زن است یا برعکس، اما فرض در این جا، تغییر جنسیت است،

یعنی جنسیت شخص تبدیل شده و موضوع از بین رفته و موضوع دیگری آمده است، بنابراین نمی‌توان حرمت تشبیه به جنس دیگر را دلیل بر حرمت تغییر جنسیت گرفت.

پاسخ: همان طور که در بحث‌های اخیر ثابت شد، تغییر جنسیت واقعی و حقیقی محال است، بلکه اگر فرض شود واقعاً تغییر جنسیت انجام یافته و واقعاً مرد، زن یا زن، مرد شود، مثل معجزه‌ای که از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل شده، حرفی دیگر است^{۳۳}، ولی عمل جراحی زن را مرد و مرد را زن نمی‌کند.

۳۳ - استاد با طرح این سخن می‌فرمایند که تغییر جنسیت واقعی و حقیقی را فقط با معجزه می‌توان تصوّر کرد، همان گونه که در کتاب مناقب ابن‌شهر آشوب چنین معجزه‌ای نقل شده است. البته باید توجه داشت که معظم له در مقام بررسی روایت و صحت و سقم آن، به عنوان واقعه‌ای تاریخی و اعتقادی نیستند.

کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل شده: «محمد الفتال النیسابوری با اسنادی از عیسی بن الحسن از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده: شخصی به امام حسن مجتبی علیه‌السلام درباره سختی‌هایی که از سوی معاویه تحمّل کرده بود، مطالبی عرض کرد. حضرت سخنی فرمود که معنای آن این بود: اگر به درگاه خدای متعال دعا کنم، عراق را شام و شام را عراق قرار خواهد داد و زن را مرد و مرد را زن می‌نماید، مردی اهل شام - که در مجلس حاضر بود -



بنابر این چنین عمل جراحی و عملیات پیش و پس از آن را می‌توان به عنوان تشبیه به جنسیت دیگر حرام دانست^{۳۴}.

گفت: چه کسی چنین توانی دارد؟ حضرت رو به او کرد و فرمود: برخیز - ای زن - آیا حیا نمی‌کنی در میان مردان نشسته‌ای؟ آن مرد ناگاه خود را زن یافت!... (مناقب آل ابی‌طالب علیه‌السلام، ج ۴، ص ۹).

۳۴ - جالب است که در عرف این جوامع (ترانس سکسوال‌ها و دوجنس‌ها)، از تغییر جنسیت، به پوشیدن لباس تعبیر می‌شود و به دوستان خود که تغییر جنسیت داده‌اند، می‌گویند: «فلانی رفته تو لباس» یا «فلانی تو لباسه». منظورشان این است که فلان دوست ما تغییر جنسیت داده است. بنابر این در عرف چنین افرادی این عمل را تشبیه به جنسیت دیگر می‌دانند، نه تغییر جنسیت واقعی. (گزارش روزنامه اعتماد/یک شنبه، ۱۸ فروردین ۱۳۸۴ شمسی و دیگر گزارش‌های موجود در سایت‌های اینترنتی)

پی آمدهای تغییر جنسیت

و

نقش اضطرار در جواز تغییر جنسیت؟

حکم جواز و عدم جواز عمل تغییر جنسیت را در کسی که جنسیت مشخص دارد، بررسی کردیم و حکم عدم جواز را از دلایل شرعی به دست آوردیم، سپس درباره امکان تغییر واقعی جنسیت بحث کردیم و حاصل بحث عدم امکان چنین تغییری بود، در مرحله سوم می پرسیم: اگر شخصی خود را مورد عمل قرار داد و در ظاهر تغییر شکل پیدا کرد - چه تغییر واقعی محقق شود و چه نشود - پی آمدهای عمل او چیست و آیا دوام دارند؟

این پرسش از آن رو مطرح می شود که گروهی فرموده اند چون بعضی اشخاص دچار بیماری و اختلال روانی و روحی شده و حتی تا حدّ خودکشی پیش می روند، برای معالجه آنان دست به چنین عملی می زنیم، یعنی اختلال روانی نارضایی جنسی^{۳۵} اگر به حدّی رسید که ایجاد اضطرار کرد و روانپزشکان تشخیص دادند

که شخص واقعاً از نظر روانی احساس تعلق به جنس مخالف می‌کند و در صورت عدم تغییر جنسیت دچار وضعیتی حاد و خطرناک خواهد شد، به دلیل اضطرار به وجود آمده، حکم به جواز این عمل می‌دهیم.

اما حتی پس از این مرحله هم تصادفاً می‌بینیم که آرامش به وجود آمده، در روح و روان شخص دوام ندارد. مطابق تحقیقات علمی انجام شده از سوی روان‌شناسان چنین اشخاصی پس از مدت کوتاهی از کار خود پشیمان شده و دچار مشکلات شدیدتر روانی می‌شوند، به صورتی که نود درصد آنان تا دو سال پس از عمل پشیمان شده و اقدام به خودکشی می‌کنند.^{۳۶}

بنابر این نمی‌توان عمل تغییر جنسیت را درمان قطعی اختلالات روانی نارضایی جنسی و اختلالاتی از این دست دانست و بر اساس آن و برای اضطرار حاصل شده و درمان آن، فتوا به جواز آن داد.

از همگان می‌خواهم هنگام نوشتن توجه داشته باشند و تمام جوانب را ملاحظه بفرمایند.

^{۳۶} - کتاب/اختلال هویت جنسی

صرف احساس این که شخصی بخواهد دارای جنسیتی مخالف جنسیت خود باشد، دلیل زن و مرد بودن نمی شود. در دنیا افرادی همجنس گرا هستند و احساس هویت جنس مخالف را داشته و به همجنسان خود گرایش دارند. اگر احساسات در بیان حکم معتبر باشد، در برابر روایاتی که در مذمت و نکوهش چنین گرایش هایی آمده، چه خواهید گفت؟

به نظر می رسد قلم هایی که این مطالب را می نویسند، مسموم هستند و مطالبی به این گونه نویسنده ها القا می شود.

احساسات هیچ گونه اعتباری در تعیین جنسیت ندارند. چنین احساساتی ناشی از اختلالات روانی و بیماری های روحی و موقتی هستند. انجام چنین عملی، مسکنی برای این بیماران می باشد که اثر آن، دوام ندارد و در مدتی اندک از بین می رود و پشیمانی در پی دارد. همان گونه که پیش از این بیان شد، درمان چنین بیماری هایی با عملی که شرعاً حرام و دخالت در خلقت است، جایز نیست.

تصور کنید شخصی چنان کشش و علاقه ای به انجام زنا یا لواط یا استمناء دارد که اگر او را از انجام این اعمال منع کنند و

جلوی او را بگیرند، خودکشی کند. آیا کسی جرأت می‌کند این اعمال را برای او حلال کند؟

حا شا و کلا! گمان نمی‌کنم کسی قائل به جواز آن با شد. تغییر جنسیت در افرادی که چنین گرایش‌هایی دارند، بسیار شبیه به آن است، بلکه می‌توان گفت عین آن است، چون با انجام این درمان و عمل، آمیزش او مساحقه و یا لواط می‌شود. این پی‌آمد از دید کسی که با عقل سلیم به مسأله بنگرد، پنهان نیست.

بر این اساس بهترین راه برای چنین اشخاصی، به تناسب مشکلی که دارند، روان درمانی و مراجعه به روانشناس و کارشناسان مذهبی و درمان روحی و روانی و یا هورمونی است، نه عمل تغییر جنسیت.

فروع مسأله تغییر جنسیت

از بررسی‌هایی که در بخش‌های گذشته انجام گرفت، تکلیف شرعی در هر سه مرحله روشن شد. اکنون جا دارد در مورد احکامی که بر این مسأله بار می‌شود، بحثی انجام دهیم.

اگر کسی ظاهر خود را در اثر عمل معروف به تغییر جنسیت تغییر داد و خود را جزو جنس مخالف جنسیت مادرزادی خود فرض می‌کند، یعنی اگر پیش از عمل مرد بوده، اکنون خود را زن و اگر پیش از عمل زن بوده، حالا خود را مرد حساب می‌کند، از نظر احکام شرعی چه احکامی را باید رعایت کند؟

پاسخ: با توجه به مبنایی که بیان کردیم و گفتیم جنسیت حقیقی شخص در اثر این عمل تغییر نمی‌کند، معلوم می‌شود که حکم چنین فردی در مورد محرم و نامحرمی و احکام توصلی و تعبدی و ارث و... همانند جنسیت پیش از عمل او است و تغییری نمی‌کند، پس زنی که ظاهر خود را به شکل مرد درآورده، باید در برابر مردان حجاب خود را رعایت کند و مردی که ظاهراً تغییر شکل داده و زن شده، در مورد حفظ محاسن و ریش گذاشتن و معاشرت با زنان، حکم مردان را دارد.

اما چند فرع است که پاسخ دادن به آنها کمی مشکل به نظر می‌رسد و آن هنگامی است که چنین اشخاصی پس از تغییر جنسیت ازدواج کنند و یا بدون ازدواج آمیزش و مجامعت نمایند. کسانی که فتوا به جواز عمل تغییر جنسیت داده‌اند، در این موارد جنسیت ظاهری جدید را ملاک قرار داده و فرموده‌اند چنین شخصی با جنسیت جدید خود می‌تواند همسر اختیار کند. حتی برخی در فرضی که زوجین در آن واحد تغییر جنسیت دهند، فرموده‌اند زوجیت آنها باطل نمی‌شود و هر یک باید به وظایف و تکالیف شرعی جنسیت جدید خود عمل کنند.

اما با توجه به مبنای عدم جواز تغییر جنسیت و عدم امکان آن، باید به پرسش‌های زیر پاسخ داد:

اگر کسی که تغییر جنسیت داده با دیگری آمیزش کند:

۱- آیا غسل بر او واجب می‌شود؟

۲- آیا روزه او باطل می‌شود؟

۳- آیا عملی که انجام داده با رعایت لوازم شرعی جایز است

یا اقدام به آمیزش جنسی حرام کرده است؟

۴- اگر چنین عملی شرعاً جایز نباشد، آیا انجام آن موجب حد است؟

برای پاسخ یادآوری این مطلب خالی از فایده نیست که در بحث خنثی، مشهور فقها فرموده‌اند:

«اگر خنثی به زنی دخول کند، غسل بر هیچ یک واجب نمی‌شود.»

ما در چنین مسأله‌ای در باب صوم نوشته‌ایم که از روایات برداشت می‌شود که ملاک، صدق آمیزش است و چون ممکن است عرفاً بر این عمل آمیزش اطلاق شود، روزه ایشان احتیاطاً محکوم به بطلان است.

ممکن است گفته شود در این جا هم همان حکم جاری می‌شود، در حالی که در این بحث باید دقت داشت و توجه کرد که در بحث، دو فرض وجود دارد که باید حکم هر یک را جداگانه بیان نمود:

فرض اول: کسی که زن بوده و به مرد تغییر جنسیت داده، آلت مصنوعی خود را وارد آلت مصنوعی مردی که جنسیت خود را به زن تغییر داده، نماید.

در این فرض در حقیقت عضو زائدی داخل عضو زائد دیگری شده است. توجّه کنید که اگر شوهر انگشت خود را وارد منفذی غیر آلت زن نماید، بر آنها نه غسل واجب می‌شود و نه چیزی دیگر و نیز روزه آنها باطل نمی‌شود، در این جا هم آلتی که با عمل جراحی در ست شده، حکمی بیشتر از انگشت ندارد، چون چیزی نیمه مرده است، پس چنین عملی نه موجب غسل می‌شود و نه روزه را باطل می‌کند.

فرض دوم: یک طرف دارای جنسیت حقیقی و اصلی باشد و دیگری تغییر جنسیت داده باشد، یعنی زنی که جنسیت خود را به مرد تغییر داده، با زن حقیقی چنین عملی انجام دهد و یا برعکس مردی حقیقی با مرد دیگری که خود را با عمل تغییر جنسیت، در ظاهر زن کرده، این عمل را انجام دهد. در این فرض همانند فرض اوّل، چون یک طرف عضوی زائد است، جز در دو مورد نمی‌توان حکم به وجوب غسل کرد:

الف) مورد نخست که مسلّم است، هنگامی می‌باشد که انزال انجام گیرد، در این حالت غسل بر کسی که انزال کرده، واجب است و روزه‌اش هم باطل می‌شود.

ب) زمانی که عرفاً بر عمل انجام شده، مجامعت و آمیزش صدق کند. در این حالت بعید نیست همان طور که در دخول مرد به خشتی احتیاط کردیم^{۳۷}، بگوییم بنابر احتیاط بر ایشان غسل واجب و روزه ایشان باطل است، چون همان گونه که پیش از این در دخول خشتی به زن در بحث روزه گفته شد، در بعضی روایات صوم، نکاح به عنوان مبطل آمده و در فرض های مطرح شده هم نکاح صدق می کند^{۳۸}.

بنابر این جز در دو مورد استثنایی که بیان شد، عدم وجوب غسل در هر دو فرض مسلم است.

اما آیا چنین عملی را می توان در حکم آمیزش هایی دانست که شرعاً حرام هستند؟ آیا حد بر آنها جاری می شود؟

^{۳۷} - در متن عروۃ آمده: «إذا دخل الرجل بالخنثی قُبُلًا لم یبطل صومه و لا صومها» معظم له در ذیل این نظریه نوشته اند: «لا یخلو عن تأمل و إشکال لصدق النکاح علیه الوارد فی بعض الروایات.»

^{۳۸} - این فرض در صورتی قابل تصوّر است که مرد آلت خود را داخل آلت مصنوعی طرف مقابل کند.

به نظر ما چون حداقل یک طرف این عمل عضوی زائد است، حکم زنا یا لواط بر این عمل بار نمی‌شود، اما مسلماً این عمل در حکم فاحشه است و انجام آن تعزیر دارد.

بلی، گاهی ممکن است آن را از باب مساحقه دانست و آن هنگامی است که زنی تغییر جنسیت داده و ظاهراً مرد شود و با زن دیگری که جنسیتش حقیقی است، این عمل را انجام دهد، در این حالت چون هر دو زن هستند، بعید نیست بگوییم مساحقه کرده‌اند و حکم مساحقه را بر عمل آن‌ها جاری کنیم.

تغییر جنسیت در خنثای غیر مشکل

در مباحث قبلی گفته شد که تغییر جنسیت کسی که جنسیت حقیقی دارد، جایز نیست. در چند فصل به بررسی آن و احکام مربوط به آن پرداختیم، اکنون به بررسی تغییر جنسیت در حالت دوم، یعنی تغییر جنسیت در خنثای غیر مشکله می‌پردازیم.

در خنثای غیر مشکل، چون جنسیت واقعی و تکوینی این اشخاص قابل تشخیص است، آنچه شبیه عضو جنسیت دیگر است، به نظر ما - بلکه معروف این است که آن عضو - زائد است و برداشتن آن نه تغییر خلقت است و نه ضایع ساختن و اهلاک قدرت و قوای بدن، بلکه می‌توان این کار را اصلاح یا تعیین جنسیت نامید که مثل هر عمل دیگری که برای برداشتن اعضاء زائد بدن و زیبایی آن انجام می‌یابد، جایز می‌باشد.

پس خنثای غیر مشکله‌ای که جنسیتش معلوم شده و با علائمی که در فصل‌های بعدی بیان خواهد شد، فهمیدیم زن است یا مرد، تمام احکامی را که پیش از این در تغییر جنسیت حالت اوّل بیان شد، دارد. اگر بخواهد به جنس دیگر تغییر جنسیت بدهد، جایز نیست، چون حکم او حکم کسی است که جنسیتش معلوم است.

تغییر جنسیت در خنثای مشکل

همانطور که بیان شد خنثای مشکل کسی است که دارای ابهام در آلت تناسلی است و علامتی وجود ندارد که تعیین کند زن است یا مرد، به بیان دیگر هیچ یک از علائم معتبر در تعیین جنسیت در او وجود ندارد.^{۳۹}

آیا جایز است در چنین اشخاصی یک عضو را برداشت و عضو دیگر را باقی گذاشت؟

بعضی به طور کلی در خنثی فتوا به جواز داده و توجهی به مشکل و غیر مشکل بودن آن نکرده‌اند و برخی دیگر آن را در خنثای مشکل جایز دانسته‌اند، چون در غیر مشکل قطع عضو زائد جایز است، پس دو احتمال در تغییر جنسیت خنثای مشکل وجود دارد که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

^{۳۹} - در بحث‌های آینده نشانه‌هایی را که جنسیت را مشخص می‌کنند، بررسی خواهیم کرد و خواهیم گفت در چه جاهایی حکم به خنثای مشکله بودن افراد می‌شود.

احتمال اول

جواز مطلق تغییر جنسیت خنثای مشکل

بنابر آنچه گفته شد در مورد تغییر جنسیت در خنثای مشکل یک احتمال این است که بگوییم:

چنین عملی در خنثای مشکله مطلقا جایز است، چون جراح هر عضوی را قطع کند، معلوم نیست عضو زائد بوده یا نه، پس اصل عدم حرمت و جواز است.

در مقام استدلال گفته می شود:

شخصی که خنثای مشکل است، جراح آلت مردانه او را قطع می کند، آیا عمل حرامی انجام داده؟

نه! چون نمی داند که آلت قطع شده، عضو اصلی است. قرآن هم فرموده اهلak قوا حرام است، اما این آلت معلوم نیست از اعضای اصلی باشد که اهلak قوا و قدرت بر آن صدق کند.

از طرف دیگر، این عمل در خنثای مشکل تغییر خلقت هم نیست، چون مراد از خلقت، خلقت نوعیه است و معلوم نیست که این شخص مرد باشد که بگوییم مرد بودن را زائل کرده و عملش جایز نباشد.

ظاهر فتاوی بعضی همین است، یعنی وقتی معلوم نیست شخصی مرد است یا زن، عمل جراحی و قطع یکی از اعضای تناسلی او جایز خواهد بود و پس از جراحی بر اساس آلت تناسلی باقی مانده، به جنسیت او حکم می‌کنیم!

در کتاب *صراط النجاة* همین گونه فتوا داده شده، اگر چه در ادامه فرموده‌اند رعایت احتیاط، لازم است.

سه مورد سؤال و جواب در کتاب *صراط النجات* مربوط به این بحث آمده که خواندن و تأمل در سؤال‌ها خالی از فایده نیست.^{۴۰} برای روشن شدن مسأله آن‌ها را نقل می‌کنیم تا بررسی کنیم آیا صحیح است و یا اشتباهی رخ داده و ارتباط آن‌ها با همدیگر به چه اندازه است؟

در مسأله ۴۰۳ کتاب آمده:

«هل يجوز إجراء عَمَلِيَّهِ جَرَا حِيَّهِ لِتَبْدِيلِ الْأَعْضَاءِ التَّنَاسُلِيَّةِ وَ الْخَارِجِيَّةِ بَيْنَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى؟ وَ إِنْ كَانَ الْجَوَابُ مَنْفِيًّا، فَمَا هُوَ دَلِيلُكُمْ الَّذِي يَرُدُّ عَلَى مَنْ يُجِيزُ ذَلِكَ مِنَ الْفُقَهَاءِ الْمَعَاصِرِينَ؟»

^{۴۰} - فقه الاعذار و الطب برگزیده فتاوی طبّی *صراط النجاة* است.

در پاسخ به دلیل اشاره نشده و فقط به صورت فتوا
فرموده‌اند:

«لا يَجُوزُ تبديل الأعضاء التناسلية مطلقاً إلّا للخُنْثَى المُشْكِلِ»

گویی در خنثای غیر مشکل چنین عملی جایز نیست و
صراحتاً می‌فرماید در خنثای مشکل یک عضو را قطع کردن
اشکالی ندارد، در حالی که در خط بالاتر فرموده تغییر خلقت جایز
نیست^{۴۱}.

در مسأله ۴۰۴ کتاب در همین فرع فرموده که رعایت
احتیاط، لازم است و پس از عمل هم، شخص، نه زن است و نه

^{۴۱} - پرسش مذکور چنین است:

إذا علم بالفحص أنه في الواقع ذكر مثلاً وإن كان الشكل شكلاً أنوثياً فهل يجوز
في هذه الحالة إزالة عوارض الذكورة مثلاً و صيرورته أنثى خالصة باعتبار أنه
رَبِي و هو صغير على أنه أنثى فإذا غيّر إلى ذكر ربما أصابته بعض الأزمات
النفسية و تلافياً لذلك عنه عوارض الذكورة أم لا يجوز ذلك؟

ج: إذا لم يكن تغييراً للخلقة فلا بأس.

ملاحظه می‌کنید که در جواب گفته شده: «اگر تغییر در خلقت نباشد، اشکال
ندارد.»

مرد. اگر عمل در مورد خنثی انجام شود. باز در حکم خنثی باقی مانده و به هر دو حکم، محکوم است.^{۴۲}

معلوم می شود که از نظر ایشان این عمل فایده ای نداشته، گرچه در مسأله قبلی به جواز قطع عضو فتوا داده است.

۴۲ - هناك عمليات تجرى لتغيير الجنس من ذكر إلى أنثى و بالعكس، فهل تجوز هذه العملية؟ و هل يعامل شرعاً من حيث النظر و اللمس و الزواج و غيرها، بحسب الحالة الجديدة أم قديمة؟
ج: العملية المزبورة غير جائزة شرعاً، ولو تحققت في مورد و أوجبت التغيير في الجنس حقيقة فلا بد من الإحتياط بالنسبة إلى أحكام الرجل و المرأة كما هو في الخنثى المشكل.

نقد جواز مطلق تغییر جنسیت

در خنثای مشکل

در جواب کسانی که عمل تغییر جنسیت را در مورد خنثای مشکله مطلقا جایز دانسته‌اند، عرض می‌کنیم:

علم اجمالی داریم که تکلیف شخص، قطع نکردن عضوی که خلقت اصلی می‌باشد و تغییر ندادن خلقت اصلی و نوعیه است، اکنون کسی که می‌خواهد یکی از اندام‌های جنسی او را قطع کند، علم اجمالی دارد که آلت تناسلی مردانه جزء خلقت اصلی اوست یا آلت تناسلی زنانه خلقت اصلی است، مثل این که دو ظرف آب داشته باشیم و بدانیم آب یکی از دو ظرف نجس است، در این حالت آب هر دو محکوم به اجتناب هستند، این جا هم یک عضو محکوم به عدم جواز قطع است و نمی‌دانیم کدام یک است، به همین دلیل قطع هر دو عضو جایز نیست. همچنین قطع هر یک از آن‌ها به تنهایی جایز نیست و حرام است، چون امر زائد بودن، میان هر دو عضو دوران دارد و عضو زائد از عضو اصلی خلقت قابل تشخیص نیست.

ممکن است گفته شود حکم دائر مدار واقع نیست، چون حرمت تغییر خلقت در جایی است که شخص بداند تغییر خلقت

می‌دهد، از این رو چنین احتمالی ممکن است در بین این دو فرع پیدا شود که در علم اجمالی میان دو ظرفی که آب نجس دارند، حکم بر آب نجس بار شده، ولی در مورد بحث ما معلوم نیست کدام عضو واقعی است که حکم حرمت تغییر خلقت بر آن بار شود.

اگر این احتمال برای کسی قوت بگیرد، بعید نیست با نظر *صراط‌النّجاة* موافق شود، اما به نظر ما احکام الهی مربوط به ظاهر نیست و نوعاً مربوط به واقع است و دانستن و ندانستن تأثیری در حکم الهی ندارد.

پس می‌توان برای جواز عمل جراحی و قطع یکی از آلت‌های تناسلی در خنثای مشکله وجهی قائل شد، گرچه این وجه بسیار ضعیف است، در عین حال کلام خیلی بی‌اساس نیست.

چنانچه به عدم جواز قائل شدیم، اگر کسی چنین کاری کرد و عضوی از خنثای مشکله را قطع کرد، پس از برداشتن آلت تناسلی مردانه، آیا زن می‌شود و یا پس از این که آلت و علائم زنانه را از بین بردند، شخص مرد می‌شود یا هنوز در حکم اولیه باقی است؟

به نظر ما هیچ فرقی میان پیش و پس از عمل جراحی در جنسیت خنثای مشکله ایجاد نمی شود و احکام خنثای مشکله را باید رعایت کند. همان طور که در لباس خنثای مشکل گفته ایم، برای چنین شخصی پوشیدن لباس مختص به مردان و زنان جایز نیست و باید لباس مشترک بپوشد^{۴۳}.

^{۴۳} - جالب است که طبق گزارش های موجود، دوجنسه ها، همیشه هم دیگر را دو جنسی می دانند. حتی این امر پس از عمل جراحی دوستانشان هم صدق می کند. «ر.ک: روزنامه /عتماد/ یکشنبه، ۱۸ فروردین ۱۳۸۴ شمسی و دیگر گزارش های موجود در سایت های اینترنتی»

احتمال دوم: حکم به جنسیت خنثای مشکله

بر اساس روحيّات و نقد آن

گروهی دیگر حکم را دایر مدار حس کرده و گفته‌اند:

اگر پس از تغییر جنسیت به مرد، شخص حسّ مردانگی داشته باشد، مرد شده است و می‌تواند زن بگیرد. اگر پس از تغییر جنسیت به زن، حس زنانگی داشته باشد، زن شده است و می‌تواند شوهر کند. چنانچه چنین احساساتی نداشت، کار بیهوده و عبثی انجام یافته و همانند پیش از عمل جراحی، خنثای مشکله است.

پاسخ: اگر حکم دایر مدار احساس زنانگی و مردانگی

باشد، پیش از عمل جراحی و پس از آن چه فرقی با هم دارند؟

در این صورت پیش از انجام عمل هم باید حکم دایر

مدار احساسات فرد باشد، در حالی که هیچ دلیل شرعی بر معتبر

بودن احساسات در تعیین جنسیت نداریم و هیچ اثری در روایات

از چنین اعتباری وجود ندارد. درباره این مطلب پیش از این در بحث "نقش اضطراب در جواز تغییر جنسیت" سخن گفتیم.^{۴۴}

^{۴۴} - ر.ک: بخش پیامدهای عمل تغییر جنسیت و نقش اضطراب در جواز تغییر جنسیت همین کتاب، ص ۵۶

بخش سوم

نشانه‌های جنسیت در افراد خنثی

و

تشخیص خنثای مشکله از غیر مشکله

نشانه‌های جنسیت در افراد خنثی

پس از پایان بحث درباره تغییر جنسیت، اکنون نوبت به این موضوع می‌رسد که اگر کسی دارای ابهام در جنسیت و به اصطلاح خنثی بود، چگونه می‌توان جنسیت واقعیش را تعیین کرد؟

یکی از ثمرات این بحث، متمایز شدن خنثای مشکله از غیر مشکله است، چون همان طور که گفته شد خنثای مشکله کسی است که هیچ علامتی ندارد تا معلوم شود مرد است یا زن. فقها نشانه‌های تشخیص جنسیت خنثی را در کتب مختلف بیان فرموده و نوعاً در کتب فتوایی خود سه مورد را ذکر کرده‌اند:

۱. وجود البول: اگر خنثی از یک مجرا ادرار کند، بر اساس همان مجرا به جنسیت او حکم می‌شود، یعنی اگر ادرارش فقط از آلت مردانه جریان یابد، مرد است و اگر از آلت زنانه ادرار کند، زن است؛

۲. سبق البول: اگر ادرار از هر دو آلت خارج شود، ادرار در هر آلتی زودتر جریان پیدا کند، جنسیتش مربوط به آن است. اگر ادرارش اول از آلت مردانه بیاید، مرد است و برعکس؛

۳. تأخر البول: در صورتی که یکی از دو علامت بالا در خشتی نبا شد، پایان جریان ادرار را ملاحظه می‌کنیم. اگر ادرار در یکی از مجراها زودتر از دیگری تمام شود، مشهور این است که جنسیت شخص بر اساس مجرای که جریان دیرتر در آن پایان یافته است، تعیین می‌شود.

مرحوم آیت الله خویی قدس سره در حکم بر اساس این علامت اشکال فرموده که به بیان آن خواهیم پرداخت.

علاوه بر سه علامتی که در میان فقها ذکر آن‌ها رایج است، موارد دیگری هم به عنوان علامت بیان شده‌اند:

۴. حیض؛

۵. احتلام؛

۶. جماع؛

۷. باردار شدن؛

۸. بُدُوُ النَّدَى (برآمدگی پستان همانند زنان)؛

۹. اِنبات لَحیه (ریش درآوردن)؛

۱۰. تعداد دنده‌ها؛

از جمله کسانی که این نشانه‌ها را ذکر کرده، مرحوم شیخ عبدالله ممقانی رضوان الله علیه در کتاب *مناهج المّتّقین* است.

امکان دارد دو علامت دیگر را بیافزاییم که عبارتند از:

۱۱. قرعه: استفاده از قرعه برای تعیین جنسیت خنثی در بعضی از کتاب‌ها دیده می‌شود، ولی خیلی نادر است.

۱۲. تعیین جنسیت ژنتیکی: بعید نیست بگوییم با استفاده از

دانش ژنتیک جنسیت شخص را بتوان تعیین کرد، یعنی با

استفاده از کروموزم‌های جنسی؛ اگر کروموزوم‌ها XY

باشند، شخص، مرد و اگر XX باشند، زن است.

بنابر این برای تشخیص جنسیت و تمیز خنثای مشکل از

غیر مشکل ممکن است دوازده علامت وجود داشته باشد که اعتبار

هر یک از آن‌ها را در مباحث آتی بررسی می‌کنیم.

علامت اوّل و دوم و سوم

چگونگی ادرار: سه علامت نخست برای تشخیص

جنسیت، مربوط به ادرار شخص خنثی هستند.

اولین علامت "وجود البول" بود، یعنی اگر ادرار از

مجرای تناسلی مردان جریان بیابد، حکم به مرد بودن شخص و

اگر از مجرای تناسلی زنان جریان بیابد، حکم به زن بودن او

می شود.

اکثر روایاتی که در این مورد وجود دارند معتبر هستند،

اکنون روایت اوّل^{۴۵} این باب را بررسی می کنیم:

^{۴۵} - شماره روایات بر اساس شماره‌ای است که در کتاب وسائل الشیعه آمده، ۲۶، ص ۲۸۳، أَبْوَابُ مِيرَاثِ الْخُنْثَى وَ مَا أَشْبَهَهُ، ۱ - بَابُ أَنَّهَا تَرِثُ عَلَى الْفَرْجِ الَّذِي يُبُولُ مِنْهُ فَإِنْ بَالَتْ مِنْهُمَا فَعَلَى الَّذِي يَسْبِقُ مِنْهُ الْبَوْلُ فَإِنْ اسْتَوَى فَعَلَى الَّذِي يَنْبَغُ فَإِنْ اسْتَوَى فَعَلَى الَّذِي يَنْقَطِعُ أَحْيَرًا وَ أَنَّهُ يُعْتَبَرُ فِيهِ الْإِحْتِلَامُ وَ الْحَيْضُ وَ التَّدْنَى، ذکر شده‌اند.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ^{۴۶} عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ^{۴۷} عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ^{۴۸} وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ^{۴۹} عَنْ

۴۶ - شیخ کلینی قدس سره این روایت را در جلد هفتم از کتاب کافی، صفحه ۱۵۷، به عنوان حدیث اوّل از باب میراث الخنثی نقل کرده است.

۴۷ - «ثقة، فقيه، صحيح الرواية» (رجال نجاشی، الفهرست طوسی)

۴۸ - «ثقة» (رجال طوسی)

۴۹ - شیخ کلینی قدس سره به واسطه ایشان از فضل بن شاذان حدود ۴۴۷ روایت در کتاب کافی نقل کرده، اما بین علما اختلاف نظر وجود دارد که ایشان «محمد بن اسماعیل النیسابوری البندقی» است یا «محمد بن اسماعیل البرمکی» معروف به صاحب الصومعة و یا «محمد بن اسماعیل بن بزيع»، گروهی در این موضوع توقف کرده و نظر نداده اند. ابن داود در بخش تنبيهات کتاب رجال خود می گوید: «هرگاه روایتی از محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل بدون واسطه وارد شود، صحّت آن جای بحث دارد، چون قبول دیدار ایشان مشکل است، پس در عمل - به چنین روایتی - به دلیل معلوم نبودن واسطه میان ایشان توقف می کنیم، اگرچه هر دو بزرگوار و مورد رضایت هستند.» اما مرحوم آیت الله خویی و گروه زیادی از علما به بررسی این موضوع پرداخته اند و با توجه به این که از نظر زمانی بعید است مرحوم کلینی قدس سره از ابن بزيع و برمکی بدون واسطه نقل روایت کرده باشد و اطمینان داریم که در روایات دیگری ایشان از این دو با یک یا دو واسطه نقل

الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ^{۵۰} جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى^{۵۱} عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ^{۵۲} عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ^{۵۳} عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سُئِلَ عَنْ مَوْلُودٍ وَلِدَ لَهُ قُبْلٌ وَ ذَكَرٌ، كَيْفَ يُورَثُ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ يُبُولُ مِنْ ذَكَرِهِ فَلَهُ مِيرَاثُ الذَّكَرِ وَإِنْ كَانَ يُبُولُ مِنَ الْقُبْلِ فَلَهُ مِيرَاثُ الْأُنْثَى.

در این روایت به علامت اول تصریح شده که خشتی از هر مجرا ادرار کند، حکم همان جنسیت را دارد.

روایت کرده، محمد بن اسماعیل موجود در سند این روایت را که در ابواب مختلف کافی از او از فضل بن شاذان نقل روایت شده، همان محمد بن اسماعیل نيسابوری البندقی دانسته‌اند. در هر حال اگر واسطه موجود در سند ابن بزيع و يا برمکی باشد، بر وثاقت ایشان در کتب رجال شهادت داده شده، اما اگر این دو نفر نباشد و نيسابوری البندقی باشد، برای توثيق او، علاوه بر افتخار شاگردی فضل بن شاذان، اعتماد مرحوم کشی و شيخ کلینی به او و این که از مشايخ مرحوم کلینی بوده، دليل آورده‌اند که هر یک از این‌ها می‌تواند برای توثيق راوی کافی باشد.

۵۰ - «ثقة جليل القدر» (رجال نجاشي، الفهرست طوسی).

۵۱ - «ثقة» (رجال طوسی و نجاشي).

۵۲ - «ثقة» (رجال نجاشي و الفهرست شيخ طوسی).

۵۳ - «ثقة از اصحاب امام صادق عليه السلام» (رجال شيخ طوسی و نجاشي).

بعضی فرموده‌اند این روایت فقط در مقام بیان حکم ارث است، در پاسخ می‌گوییم:

ارث لازمه عرفی جنسیت است. وقتی حکم شود سهم الارث کسی، همانند مردان باشد، معنایش این است که در حکم مردان است. اگر حکم شود سهم الارث کسی، همانند زنان باشد، به این معناست که در حکم زنان است، بنابر این دلالت روایت بر موضوع بحث ما به جای خود باقی است.

روایت دوم: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى^{۵۴} عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ^{۵۵} عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى^{۵۶} عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ^{۵۷} عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُورَثُ الْخُنْثَى مِنْ حَيْثُ يُبُولُ»

۵۴- «محمد بن یحیی العطار، قمی، کثیر الروایة، ثقة» (رجال شیخ طوسی و ابن داود)

۵۵- «احمد بن محمد بن عیسی الاشعری القمی، ثقة» (رجال طوسی و نجاشی)

۵۶- محمد بن یحیی در این سند ممکن است ابن سلمان الخثعمی باشد و یا الخزاز که هر دو در کتب رجالی توثیق شده‌اند.

۵۷- «از عامه بوده، ولی کتابش مورد اعتماد می‌باشد.» (الفهرست طوسی و رجال ابن داود)

روایت سوم: «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ ٥٨ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ٥٩ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ ٦٠ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَوْلُودٍ لَهُ مَا لِلذَّكَرِ وَلَهُ مَا لِلْأُنْثَى فَقَالَ يُورَثُ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي يُبُولُ إِنْ بَالَ مِنَ الذَّكَرِ وَرِثَ مِيرَاثُ الذَّكَرِ وَإِنْ بَالَ مِنَ الْمَوْضِعِ الْأُنْثَى وَرِثَ مِيرَاثُ الْأُنْثَى»

سه روایت حکم به موضع ادرار را ثابت می کند و مُجمَع علیه نیز هستند.^{۶۱}

در روایت پنجم باب در وسائل الشیعه از عیون اخبار الرضا نقل شده است:

٥٨ - توضیح درباره محمد بن یحیی و احمد بن محمد در ذیل روایت پیشین آمد.

٥٩ - «حسن بن علی بن فضال، ثقه، وفات ٢٢٤ قمری» (رجال طوسی)

٦٠ - بزرگان شیعه تعدادی از راویان را به عنوان اصحاب اجماع معرفی کرده اند، ولی در اینکه معنای اصحاب اجماع چیست، اختلاف وجود دارد. قدر متیقن این است که وثاقت و فقاقت خود اصحاب اجماع، مورد اتفاق می باشد.

٦١ - یعنی تمامی علما به حکم این سه روایت عمل کرده اند.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ٦٢ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيِّ ٦٣ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَنَبَسَةَ ٦٤ عَنْ دَارِمِ بْنِ قَبِيصَةَ ٦٥ عَنِ الرُّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّهُ وَرَّثَ الْخُنْثَى مِنْ مَوْضِعِ مَبَالِهِ.» ٦٦

٦٢ - ابن بابویه معروف به شیخ صدوق قدس سره از بزرگان فقها و محدثان شیعه بوده، کتاب من لایحضره الفقیه از کتب چهارگانه شیعه تألیف ایشان می‌باشد. تألیفات بسیار دیگری هم دارد که یکی از آنها عیون/اخبار/امام رضا علیه السلام است.

٦٣ - ابن زریق البغدادی الوراق، از مشایخ صدوق است... (معجم رجال الحديث)

٦٤ - «مضطرب الحديث» (نجاشی و ابن داود)

٦٥ - «لایؤنس بحديثه و لا یوثق به» (ابن الغضائری و ابن داود)

٦٦ - در عیون/اخبار روایت با اختلاف اندکی به این صورت آمده: «حدثنا محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال حدثنا علي بن محمد بن عيينة قال حدثنا دارم بن قبيصة قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليهم السلام: أنه ورث الخنثى من موضع مبالته.» در بحار/الأنوار نیز روایت از عیون به همین صورت نقل شده است.

روایت ششم: «إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ^{۶۷} فِي كِتَابِ الْغَارَاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَكْرِ الْجَلِيِّ^{۶۸} عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّحْبَةِ، فَأَقْبَلَ رَهْطٌ فَسَلَّمُوا، فَلَمَّا رَأَاهُمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْكَرَهُمْ فَقَالَ: مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْتُمْ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ؟ قَالُوا: بَلْ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، مَاتَ أَبُوْنَا وَتَرَكَ مَالًا كَثِيرًا وَتَرَكَ أَوْلَادًا رَجَالًا وَنِسَاءً وَتَرَكَ فِينَا خُنْثَى لَهُ حَيَاءٌ كَحَيَاءِ الْمَرْأَةِ وَذَكَرٌ كَذَكَرِ الرَّجُلِ، فَأَرَادَ الْمِيرَاثَ كَرَجُلٍ مِنَّا فَأَيَّبْنَا عَلَيْهِ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: انْطَلِقُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ فَانْظُرُوا إِلَى مَسِيلِ الْبَوْلِ فَإِنْ خَرَجَ مِنْ ذَكَرِهِ فَلَهُ مِيرَاثُ الرَّجُلِ وَإِنْ خَرَجَ مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ فَوَرِّثُوهُ مَعَ النِّسَاءِ فَبَالَ مِنْ ذَكَرِهِ فَوَرِّثَهُ كَمِيرَاثِ الرَّجُلِ».

^{۶۷} - نجا شی او را چنین معرفی می‌کند: ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی. اصلش از کوفه بود و سعد بن مسعود، برادر ابی عبید بن مسعود، عموی مختار، والی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدائن بود... به اصفهان مهاجرت و در آن جا اقامت کرد. در آغاز زیدی مذهب بود و سپس به سوی ما بازگشت... کتاب‌های زیادی تألیف کرده که از جمله آن‌ها کتاب *الغارات* است. در سال ۲۸۳ قمری وفات یافت.

^{۶۸} - ذکری از او و پدرش در کتب رجالی نیافتیم. همچنین تنها همین روایت در مجموع کتب روایی از ایشان ذکر شده است.

تا این جا مطلب روشن است، یعنی اگر خنثی از یکی از مجراها ادرار کند، اما اگر از هر دو ادرار کند، گفته شده از هر کدام زودتر ادرار بیاید، بر اساس آن حکم می شود. اکثر بزرگان این نظر را برگزیده اند.

بعضی روایات بر این مطلب دلالت دارند که از آن جمله می توان به روایات زیر اشاره کرد:

صحیح هشام^{۶۹} که علاوه بر علامت دوم، بر سومین علامت هم دلالت دارد:

^{۶۹} - در علم حدیث روایات از نظر اعتبار راویان به چهار گروه تقسیم می شوند:

(الف) روایت صحیح: به روایتی گفته می شود که متصل به معصوم بوده و همه راویان موجود در هر یک از طبقات راویان آن امامی و موثق، یعنی عادل باشند.

(ب) روایت حسن: به روایتی گفته می شود که متصل به معصوم بوده و همه راویان موجود در هر یک از طبقات راویان آن امامی باشند، اما همه یا بعضی از ایشان توثیق صریح نداشته باشند.

(ج) روایت موثق: به روایتی گفته می شود که متصل به معصوم باشد ولی همه یا بعضی از راویان موجود در هر یک از طبقات راویان آن امامی نباشند، اما همه از سوی علمای امامی توثیق شده و مورد اعتماد باشند. ﴿

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ^{۷۰} عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ^{۷۱} عَنْ أَبِيهِ^{۷۲} وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى^{۷۳} عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ^{۷۴} جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ^{۷۵} عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ^{۷۶} عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الْمَوْلُودُ يُوَلَّدُ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَ لَهُ مَا لِلنِّسَاءِ، قَالَ: يُورَثُ مِنْ حَيْثُ يُبُولُ مِنْ حَيْثُ سَبَقَ بَوْلُهُ فَإِنْ خَرَجَ مِنْهُمَا سَوَاءٌ فَمِنْ حَيْثُ

➤ (د) روایت ضعیف: به روایتی گفته می‌شود که همه یا بعضی از راویان موجود در هر یک از طبقات راویان آن، دارای هیچ یک از شرایط سه نوع روایت صحیح، حسنه و موثقه نباشند.

۷۰ - ثقة الاسلام کلینی قدس سره

۷۱ - «ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب» (رجال نجاشی)

۷۲ - «ابو اسحاق، ابراهیم بن هاشم قمی اصلش از کوفه است. به قم مهاجرت کرد. ابو عمر کشی گفته: از شاگردان یونس بن عبدالرحمان از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است... می‌گویند اولین کسی است که حدیث کوفیان را در قم نشر داد.» (رجال نجاشی)

۷۳ - رجوع کنید به ذیل روایت دوم از علامت اول تشخیص خشی.

۷۴ - «مشترب» (معجم رجال)

۷۵ - ابن ابی عمیر یکی از اصحاب اجماع است که پیش از این پیرامون معنای آن توضیح داده شد.

۷۶ - «ثقة ثقة» (رجال ابن داود و نجاشی)

يُنْبَعِثُ...» ۷۷

روایت هم از نظر سند خوب است و هم از نظر دلالت و دو مطلب از آن فهمیده می‌شود:

اولاً، اگر ادرار از یک مجرا جلوتر جریان یافت، حکم به جنسیت بر اساس آن مجرا می‌شود. ثانیاً، اگر از یکی منبعث است، حکم به آن منبعث می‌شود.

مرحوم صاحب جواهر قدس سرّه و بعضی دیگر خواسته‌اند بفرمایند مراد از «فَمِنْ حَيْثُ يُنْبَعِثُ» مجرای است که ادرار در آن، آخر تمام می‌شود: «يُنْبَعِثُ أَيْ يَسْتَدِرُّ» اما این تفسیر مسلماً خلاف ظاهر است، چون تفسیر انبعاث به آخر تمام شدن ادرار وجهی ندارد.

معنای دیگری برای انبعاث می‌توان ذکر کرد و آن کیفیت خروج ادرار است، یعنی با فشار و قدرت بیرون آمدن. توجه کنید

۷۷ - وسائل الشیعه، ج: ۲۶، ص: ۲۸۶، أَبْوَابُ مِيرَاثِ الْخُنْثَى وَمَا أَشْبَهَهُ، ۲ -
بَابُ حُكْمِ الْخُنْثَى الْمُسْكَلِ الَّذِي لَمْ يَتَبَيَّنْ أَمْرُهُ بِالْعَلَامَاتِ الْمَذْكُورَةِ، ح اول.

که ادرار مرد با فشار و به صورت قوسی بیرون می‌آید، ولی ادرار زنان چنین حالتی ندارد و بدون انبعاث است.^{۷۸}

در هر حال، روایت بر علامت دوم - سبق البول - دلالت کامل دارد.

روایت چهارم از روایات باب اوّل میراث خنثی نیز دلالت بر علامت دوم دارد، ولی سندش ضعیف و مرسله است.^{۷۹}

«قَالَ الْكَلْبِيُّ: وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْلُودِ لَهُ مَا لِلرَّجَالِ وَلَهُ مَا لِلنِّسَاءِ يَبُولُ مِنْهُمَا جَمِيعًا قَالَ: مَنْ أُيِّهَمَا سَبَقَ قِيلَ فَإِنْ خَرَجَ مِنْهُمَا جَمِيعًا قَالَ فَمِنْ أُيِّهَمَا اسْتَدْرَكَ قِيلَ فَإِنْ اسْتَدْرَكَ جَمِيعًا قَالَ فَمِنْ أَبْعَدَهُمَا.»

^{۷۸} - در لغتنامه‌ها واژه «البعث» به معنای «الإثارة» آمده، یعنی برانگیختن، «إنبعاث» بر وزن افتعال معنای مطاوعه و قبول برانگیختگی و اندفاع می‌دهد. تفسیر انبعاث به خروج ادرار با برانگیختگی، شدت و فشار و قوت و جستن از مجرای ادراری در کتب لغت نیز مورد تأیید است. ر. ک: لغتنامه‌های عربی از جمله العین و لسان العرب.

^{۷۹} - عبارتی در روایت اوّل از بحث علامت دهم: دنده‌ها نقل شده که ممکن است مؤید حکم این روایت باشد.

در فقه الروایه و فهم معنای آن می‌گوییم: بعید نیست «إِسْتَدْرَ» به معنای زیاد بودن و حجم زیاد ادرار باشد که اگر چنین باشد و «انبعاث» در روایت پیش به معنای فشار زیاد باشد، با هم دست به دست می‌دهند و می‌توان گفت مجرای که حجم بیش‌تری از ادرار از آن می‌آید، ولی ندیدم فقها به این معنا عنایت داشته باشند. در هر حال، روایت مثل صحیحۀ هشام بر حکم به مجرای که ادرار از آن سبقت می‌گیرد دلالت می‌کند.

حکم علامت سوم، یعنی هنگامی که ادرار از هر دو آلت و در یک زمان می‌آید، امّا جریان آن از یکی زودتر قطع می‌شود و در دیگری هنوز جاری است، در روایت چهارم است که «قِيلَ فَإِنْ اسْتَدْرَا جَمِيعًا قَالَ فَمِنْ أُبْعَدِهِمَا»، یعنی مجرای که جریان ادرار دیرتر و بعدتر در آن تمام می‌شود.

جمعی از فقها این حکم را قبول کرده و برای آن گاهی به اجماع و عدم خلاف استدلال نموده‌اند، لکن به نظر ما این حکم

اشکال دارد چون اجماع ذکر شده، امکان دارد اجماع مدرکی^{۸۰} باشد. علاوه بر این کاشف از قول امام هم نیست؛ گروهی دیگر از فقها بر اساس اعتباری که برای مرسله‌های کلینی قائلند^{۸۱}، به



^{۸۰} - اجماع یکی از منابع فقهی است که در فقه شیعه با شرایطی پذیرفته شده است. اجماع در فقه به اتفاق نظر علما گفته می‌شود و در فقه شیعه به این شرط پذیرفته شده که کاشف از نظر معصوم علیه‌السلام باشد.

اجماع را به چندین نوع تقسیم کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان اجماع محصل و منقول را نام برد، اما اجماع مدرکی یکی از کم ارزش‌ترین انواع اجماع از نظر حجیت به شمار می‌رود، چون به اجماعی اطلاق شده که بر اساس وجود روایت یا دلیلی دیگر به وجود آمده، یعنی علما چون روایت یا دلیلی دیگر را قبول کرده، بر اساس آن فتوا داده‌اند. به این صورت فتواهای ایشان در مورد حکمی که از آن دلیل استنباط نموده‌اند یکسان شده، بنابر این مدرک چنین اجماعی در دست فقیه است و خود می‌تواند به آن مدرک - که همان روایت یا دلیل دیگر است - مراجعه کند و پس از بررسی آن، با رد یا قبولش در آن موضوع فتوا بدهد. در این صورت چنین اجماعی کاشف از قول معصوم نیست.

^{۸۱} - برای واضح شدن معنای اعتبار مرسله‌های کلینی باید به سه سؤال پاسخ دهیم:

الف) مرسله چیست؟ روایت را نظر به این که سلسله سند آن تا معصوم متصل باشد یا نه، به دو گروه تقسیم می‌کنند: مسند که همه راویان در

سلسله سند ذکر شده باشند و مرسله که سلسله سند آن اتصال نداشته باشد و در اوّل یا میانه و یا آخر آن برخی از راویان ذکر نشده باشند. معمولاً روایت مرسله را حجت نمی‌دانند مگر این که دلیلی بر حجّیت آن قائم شود و یا قرینه‌ای آن را تأیید نماید. ﴿

ب) کلینی کیست؟ ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق رازی کلینی، معروف به ثقة‌الاسلام کلینی، متوفی سال ۳۲۹ قمری، مؤلف یکی از کتب چهارگانه روایی شیعه، به نام کتاب کافی است.

ج) اعتبار مرسله‌های کلینی رضوان الله علیه چگونه است؟ در میان اخباریون مثل صاحب و سائل قدّس سرّه و برخی از اصولیون مشهور است که تمام روایات موجود در کتب چهارگانه روایی از جمله کافی صحیح هستند و قطعاً از ائمه اطهار علیهم‌السلام رسیده‌اند. ایشان برای سخن خویش درباره روایات کافی به جلالت قدر و مرتبه علمی شیخ کلینی و نیز توثیق اجمالی روایات کتاب کافی توسط ایشان در دیباچه آن استدلال کرده‌اند. اما در پاسخ ایشان گفته شده که شیخ کلینی در سخن خود در دیباچه تصریح نفرموده که در کتاب روایت غیر صحیح نخواهد آورد. در عمل هم می‌بینیم که در سند بعضی از روایات کتاب کافی افرادی وجود دارند که قطعاً می‌دانیم مورد وثوق نیستند. حتّی بعضی روایات از غیر معصوم نقل شده‌اند و کلام معصوم نیستند، مخالفان این نظریه دلایلی برای رد این سخنان ذکر کرده‌اند که برای آگاهی از تفصیل آن‌ها می‌توانید به کتاب‌های رجالی مراجعه کنید.

روایت چهارم که ذکر شد، استدلال کرده‌اند و «أبعد» را به معنای بعدتر تمام شدن ادرار تفسیر کرده‌اند، همان طور که در جوهر و دیگر کتاب‌ها چنین است، اما بنابر تحقیق روایت مرسله حجت نیست و نمی‌توان به روایات مرسل استدلال نمود.

برای این نظریه به صحیحۃ هشام و کلمه «انبعاث» نیز استدلال کرده و گفته‌اند معنایش استرسال و قوت و کثرت است،

یعنی دیرتر قطع شدن!

اما چنین معنایی دور از ذهن است، چون اولاً «استدر» که در مرسله کلینی هست، مناسبت انبعاث است و پس از آن «فَمِنْ أْبْعَدِهِمَا» آمده و «انبعاث» را به معنای «أبعد» گرفتن ظاهراً با روایات نمی‌سازد. در هر حال این‌ها همه توجیه و تأویل است «و المؤول ليس بحجة»^{۸۲}.

^{۸۲} - تأویل در اصطلاح به تفسیر کلام بر خلاف معنای ظاهری آن و به معنایی که مورد احتمال باشد، می‌گویند. به چنین کلام تفسیر شده‌ای مؤول گفته می‌شود. روایت مؤول به ملاحظه تأویل آن حجت نبوده و قابل اعتماد نیست.

جمعی از فقها در مسأله تردید کرده‌اند، چنان که مرحوم
آیت الله خویی اعلی الله مقامه فرموده‌اند: «لا یخلو من إشکال»^{۸۳}.

ما نیز چون دلیل قابل اعتنایی وجود ندارد، مسأله را
بی‌اشکال نمی‌دانیم.

توضیح معنی و بررسی علائم چهارم تا نهم:

حیض، احتلام، جماع، حمل، بُدْوُ الثدی و انبات لَحیه

از جمله نشانه‌هایی که در کتب فقها برای تشخیص خنثی
و تعیین جنسیت فرموده‌اند: حیض و احتلام و جماع و حمل و
بدوالتدی و انبات لَحیه است که در این فصل به توضیح معنای هر
یک و بررسی آن‌ها می‌پردازیم. در بخش بعدی آن‌ها را از منظر
منابع فقهی و روایی بررسی می‌کنیم.

حیض و احتلام: این دو علامت اطمینان آور هستند،

چون مرد هیچ گاه حیض نمی‌بیند. تخمک‌های زن وقتی از رحم
جدا شد، باعث می‌شود زن حیض ببیند. همین طور احتلام از آلت

^{۸۳} - منهاج الصالحین، مسأله ۱۸۲۹: «...فإن تساویا فی السبق قیل المدار علی
ما ینقطع عنه البول أخیراً و لا یخلو من إشکال...»

رجولیت، دلیل بر مرد بودن است، بنابر این، این دو را می‌توانیم از علائم بدانیم.^{۸۴}

بارداری (حمل): ظاهراً علامتی است که پس از ازدواج معلوم می‌شود؛ ثانیاً حیض با باردار شدن (حمل) ملازمه دارد.

^{۸۴} - در لغتنامه قاموس، احتلام را «جماع در خواب» معنا کرده و دیگر لغت نامه‌های عربی همانند العین و لسان العرب و... در این معنا همراهند، بر این اساس ممکن است به نظر برسد که چرا در رساله‌های عملیه و نیز همین کتاب که در دست دارید، از خروج منی به عنوان احتلام یاد شده؟ این اشکال در بعضی نوشته‌ها توسط برخی بزرگان نیز مطرح شده است. در جواب می‌گوییم: ممکن است در زبان فارسی استعمال این کلمه مقداری تغییر کرده باشد. شاهد ما تعریف علامه دهخدا از احتلام است که در ذیل این کلمه علاوه بر «خواب دیدن،... انزال در خواب، جُنُب شدن در خواب» می‌گوید: «مطلق انزال» بنابر این می‌توان گفت حداقل در زبان فارسی از مطلق انزال منی با عنوان احتلام یاد شده و علاوه بر این چون معمولاً انزال منی در اوان بلوغ با احتلام می‌باشد، از این امر به صورت کنایی با کلمه «احتلام» یاد شده، چنان که در بسیاری از لغت نامه‌های عربی گفته‌اند «احتلم أدرك و بلغ مبالغ الرجال» (لسان العرب و المنجد) بنابر این اشکالی ندارد برای خروج اسپرم از مجرای طبیعی آن، از این عنوان یاد شود، نه این که اگر طور دیگری انزال انجام گرفت، علامت مرد بودن یا بلوغ در مردان نباشد.

جماع: اگر منظور از جماع، مجرد دخول و آمیزش باشد، دلیل مرد بودن نمی‌شود، اما اگر دخول همراه با انزال باشد، جزء احتلام می‌شود.

بُدُو الثَّدِی و اِنْبَات لَحِیْه: بدو الثدی یعنی بزرگی سینه‌ها همانند زنان. انبات لَحِیْه، به معنای ریش درآوردن است. شاید این دو را نتوان از علائم مرد و زن بودن دانست چون با این که در جنسیت‌های حقیقی چنین علائمی وجود دارد، اشخاص خنثی هم معمولاً دارای هر دو علامت هستند.

ح نشانه‌های چهارم تا نهم در منابع فقهی و روایی

هنگامی که به جستجوی نشانه‌های ذکر شده در بخش پیش - یعنی علائم چهارم تا نهم - در منابع فقهی می‌پردازیم، می‌بینیم در کتب فتوایی متقدمان و علمای معاصر مثل حضرات آیات خویی و حکیم قدس الله سرارهما این علائم ذکر نشده‌اند، این مطلب موجب شک در اعتبار این نشانه‌ها از نظر روایات می‌شود.

شاید دلیل این که حیض و احتلام را جزء نشانه‌ها ذکر نکرده‌اند، این باشد که علامت بودن آن‌ها مسلم می‌باشد، اما این

یک حدس است و باید دید در روایات هم شاهی برای این نشانه‌ها وجود دارد یا نه؟

در آغاز به نظر می‌رسد که در روایات هم خبری از این نشانه‌ها نیست؟ چرا؟ آیا علامت نیستند؟

علامه حلی قدس سره در کتاب *المختلف* عبارتی از ابن ابی عقیل^{۸۵} نقل فرموده^{۸۶}، که در آن به بعضی از این نشانه‌ها اشاره شده، عبارت ایشان چنین است:

«قال ابن ابی عقیل: الخنثی عند آل الرسول علیهم السلام فإنه يُنظر، فإن كان هناك علامة يتبين به الذكر من الأنثى من بول أو حیض أو إحتلام أو لحية أو ما أشبه ذلك فإنه یورث علی ذلك.»

^{۸۵} - ابو محمد الحسن بن علی بن ابی عقیل العماني الحذاء، فقیه و متکلم ثقه و از فضلاء امامیه است، از جمله کتاب‌های او می‌توان به *المتمسک (المستمسک)* بحبل آل الرسول نام برد. (ر.ک: رجال نجاشی و...)

^{۸۶} - اخیراً کتابی به عنوان فقه ابن ابی عقیل چاپ شده که آرای ایشان را از کتب دیگر علما جمع آوری نموده و در آن کتاب همین نظر را که علامه از ایشان نقل کرده، آورده‌اند.

ایشان از چهار علامت مورد بحث فقط بزرگی پستان را نقل نکرده است، البته بعید نیست عبارت «ما أشبه ذلک» آن را در بر بگیرد.

با وجود عبارات ابن ابی عقیل این پرسش بیش تر مطرح می شود که چطور شده ابن ابی عقیل این علامت ها را ذکر کرده، ولی اکثر بزرگان، بلکه همه ایشان آن ها را ذکر نکرده اند؟

ممکن است گفته شود که این مطلب نظر ابن ابی عقیل است و در مقام استدلال، به عنوان دلیل نمی شود به آن تمسک جست، مگر این که بگوییم کلام ایشان مضمون روایت است چون عبارت «عند آل الر سول» را آورده و چنین بر می آید برای علائمی که ذکر می کند، روایتی دیده و به آن اعتماد هم داشته که آن ها را به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد.

صاحب وسائل قدس سره وقتی کلام ابن ابی عقیل را از علامه رضوان الله تعالی علیهما نقل می کند، آن را جزء روایات

می‌شمارد^{۸۷}، ولی در هر حال کلام ابن ابی عقیل در حکم خبر واحد و بدون سند است.

جالب است که وقتی به تحقیق و جستجو می‌پردازیم، می‌بینیم دو روایت دیگر هم برای اعتبار این نشانه‌ها داریم که یکی خبر روضة الواعظین و دیگری روایت خصال است.

بنابر این برای علائم مورد بحث این بخش، سه دلیل می‌توانیم ذکر کنیم: کلام ابن ابی عقیل، و دو روایت دیگر که آن‌ها را نقل و بررسی خواهیم کرد.

روایت اوّل: صاحب و سائل از روضة الواعظین که مؤلف آن ابن فثال است، روایتی در تأیید علائم مورد بحث نقل می‌کند که متن آن چنین است:

^{۸۷} - و سائل الشیعه، ج: ۲۶، ص: ۲۸۳، ابواب میراث الخنثی و ما أشبهه ۱- باب أنّها ترث علی الفرج الذی یبول منه فإنّ بآلت منهما فعلى الذی یسبق منه البول فإن استویا فعلى الذی ینبعث فإن استویا فعلى الذی ینقطع أخیراً و أنّه یعتبر فیہ الاحتلام و الحیض و الثدی، ح ۷.

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْفَتَالُ الْفَارِسِيُّ^{۸۸} فِي رَوْضَةِ
الْوَاعِظِينَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ
الْمُؤَبَّتِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي لَا يُدْرَى ذَكَرٌ هُوَ أَوْ أُنْثَى فَإِنَّهُ يُنْتَظَرُ بِهِ فَإِنْ كَانَ
ذَكَرًا احْتَلَمَ وَإِنْ كَانَتْ أُنْثَى حَاضَتْ وَبَدَأَ ثَدْيُهَا وَإِلَّا قِيلَ لَهُ بَلْ عَلَى
الْحَائِطِ فَإِنْ أَصَابَ بَوْلُهُ الْحَائِطَ فَهُوَ ذَكَرٌ وَإِنْ تَنَكَّصَ بَوْلُهُ كَمَا يَتَنَكَّصُ
بَوْلُ الْبَعِيرِ فَهِيَ امْرَأَةٌ»^{۸۹}

در روایت سه علامت مورد بحث، یعنی احتلام و حیض
و بزرگی سینه ذکر شده و پس از آن‌ها چگونگی ادرار به عنوان
نشانه بیان شده است، به همین دلیل میان فقها در مورد مقدم
داشتن نشانه‌های مربوط به ادرار یا دیگر نشانه‌ها و ترتیب آن‌ها
بحث شده که در بخش آخر به آن خواهیم پرداخت.

بررسی روایت از نظر سندی: اگرچه درباره نام نویسنده
کتاب *روضه الواعظین* که معروف به ابن فتال است، اختلاف وجود

^{۸۸} - رجال ابن داود: «متکلم جلیل القدر، فقه، عالم زاهد ورع»

^{۸۹} - وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۸۶، أَبْوَابُ مِيرَاثِ الْخُنْثَى وَمَا أَشْبَهَهُ، ۲-بَابُ
حُكْمِ الْخُنْثَى الْمُشْكِكِ الَّذِي لَمْ يَتَبَيَّنْ أَمْرُهُ بِالْعَلَامَاتِ الْمَذْكُورَةِ، ح هفتم.

دارد، ولی توثیق شده، اما مشکل روایت بی سند بودن آن است. به همین دلیل از آن به عنوان خبر ابن فتال یاد می شود.

روایت دوم: در کتاب جامع/حادثیه شیعه که به دستور مرحوم آیت الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه جمع آوری شده، روایتی در مورد بحث ما از چند منبع، از جمله مستدرک و خصال، ذکر شده که به بررسی آن می پردازیم.^{۹۰}

روایت خصال از نظر سندی صحیح و از نظر متن خیلی لطیف می باشد. سند آن چنین است:

^{۹۰} - جامع/حادثیه الشیعه، جلد بیست و نهم

«حدثنا أبی^{۹۱} رضی الله عنه قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه^{۹۲} عن عبد الرحمن بن أبی نجران^{۹۳} عن عاصم بن حمید^{۹۴} عن محمد بن قیس^{۹۵} عن أبی جعفر علیه السلام»

همه راویان سند خوب هستند، به صورتی که به این روایت گاه صحیح قیس^{۹۶} اطلاق شده، اما متن روایت:

«عن أبی جعفر علیه السلام قال: بینما أمیر المؤمنین علیه السلام فی الرحبة و الناس علیه متراکمون فمن بین مستفت و من بین مستعدی، إذ قام إلیه رجل، فقال: السلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته!»

۹۱ - علی بن الحسین بن بابویه از بزرگان مذهب امامیه و صاحب تألیفات بسیار بوده، او و پسر بزرگوارش به عنوان صدوق معروف هستند.

۹۲ - درباره او و پدرش پیش از این نوشتیم.

۹۳ - «ثقة ثقة» (ابن داود و نجاشی)

۹۴ - «ثقة عین صدوق» (رجال ابن داود و نجاشی)

۹۵ - «مستترک بین ثقتین» (معجم رجال)

۹۶ - معنای صحیح پیش از این در ذیل صحیح هشام بیان شد.

تغيير جنسيت آرى يا نه؟ ١٠٥

فنظر إليه أمير المؤمنين عليه السلام بعينه هاتيك العظيمتين

ثم قال: و عليك السلام و رحمة الله و بركاته مَنْ أنت؟

فقال: أنا رجل من رعيتك و أهل بلادك،

قال: ما أنت من رعيتي و أهل بلادى و لو سلّمت علىّ يوماً

واحداً ما خفيت علىّ!

فقال: الأمان يا أمير المؤمنين!

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: هل أحدثت فى مصرى هذا

حدثاً منذ دخلته؟

قال: لا،

قال: فلعلك من رجال الحرب؟

قال: نعم،

قال: إذا وضعت الحرب أوزارها فلا بأس،

قال: أنا رجل بعثنى إليك معاوية متغفلاً لك أسألك عن

شىء بعث فيه ابن الأصفر و قال له إن كنت أنت أحق بهذا الأمر و

ال خليفة بعد محمد فأجبنى عمّا أسألك فإنّك إذا فعلت ذلك اتبعتك

و أبعث إليك بالجائزة فلم يكن عنده جواب و قد أقلقته ذلك فبعثني
إليك لأسألك عنها،

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: قاتل الله ابن آكلة الأكباد ما
أضله و أعماه و من معه و الله لقد أعتق جارية فما أحسن أن يتزوج
بها^{۹۷} حكم الله بيني و بين هذه الأمة قطعوا رحمى و أضاعوا أيامى و
دفعوا حقى و صغروا عظيم منزلتى و أجمعوا على منازعتى علىَّ
بالحسن و الحسين و محمد^{۹۸}.

فأحضروا، فقال: يا شامى هذان ابنا رسول الله و هذا ابنى،
فأسأل أيَّهم أحببت،

فقال: أسأل ذا الوفرة^{۹۹}،

^{۹۷} - کنیزی آزاد کرده ولی نمی داند چطور دوباره با او ازدواج کند، کنایه از این است که حکومت را به دست گرفته ولی چگونگی اداره آن را نمی داند.

^{۹۸} - عبارت اخیر در کتاب احتجاج به صورت: "أجمعوا على منازعتى، يا قنبر! علىَّ بالحسن..." آمده است (ج ۱، ص ۲۶۷) اما در منابع دیگر به همین صورتی که در متن ثبت شد، آمده است.

یعنی الحسن علیه السلام و كان صبيّاً،

فقال له الحسن عليه السلام: سَلْنِي عما بدا لك،

فقال الشامي: ... و ما المؤنث و ...؟

فقال الحسن بن علي عليه السلام: ... و أما المؤنث فهو الذي لا يدري أذكر هو أم أنثى فإنه ينتظر به فإن كان ذكر احتلم و إن كانت أنثى حاضت و بدا ثديها و إلا قيل له بل على الحائط فإن أصاب بوله الحائط فهو ذكر و إن انتكص بوله كما انتكص بول البعير فهي امرأة»^{۱۰۰}

در روایت سه نشانه از نشانه‌های مورد بحث این فصل یعنی احتلام و حیض و بدو ثدی ذکر شده است.

بنابر این اگر کلام ابن ابی عقیل را روایت حساب کنیم، می‌توانیم بگوییم که علائم مورد بحث در چند روایت ذکر شده‌اند، یعنی این نشانه‌ها در روایتی که از خصال و روضة الواعظین، نقل شده وجود دارند، خصوصاً روایت خصال که سندش معتبر است.

در هر حال، پس از تصحیح سند روایت می‌توان به آن عمل کرد، خصوصاً حیض که علامت یقینی برای زن بودن است.

اما در مورد ریش در این دو روایت سخنی به میان نیامده، البته در میان نشانه‌هایی که در کلام ابن ابی‌عقیل ذکر شده بود، "ریش" هست و می‌توان گفت: چون ریش داشتن طبیعتاً از علائم مرد است، اگر اطمینان آور باشد، بعید نیست از علائم باشد، اگرچه به مجرد رویدن ریش، حکم به مرد بودن، خالی از اشکال نیست.

علامت دهم: تعداد دنده‌ها

از جمله نشانه‌هایی که برای تشخیص زن یا مرد بودن خنثی نقل شده، تعداد دنده‌هاست. این بحث، مهم و مشکلی است چون اگر قائل به اعتبار تعداد دنده‌ها در تعیین جنسیت شویم، دیگر در دنیا خنثای مشکل باقی نخواهد ماند.

گروهی از بزرگان قدما و متأخران مثل سید مرتضی قدس سره در /تنصّار و ابن‌ادریس حلّی رحمه الله در /سرائر و شیخ مفید اعلی الله مقامه در کتاب /الاعلام به اعتبار تعداد دنده‌ها حکم داده‌اند. شیخ طوسی قدس سره در /الحائریات تعداد دنده‌ها را

معتبر دانسته، اما در کتاب خلاف این حکم را به "روایات" و در نهایت به "روایت" نسبت داده است.

ابن ابی عقیل فرموده: در این مورد روایت وجود دارد، ولی روایت صحیح نیست،^{۱۰۱} نظر ایشان گویا به روایت کتاب/ربیعین عطاء یا تهذیب بوده که اشکال سندی دارند، چون با سند شیخ صدوق قدس سره روایت صحیح می‌باشد، همان گونه که صاحب جواهر رضوان الله علیه به این نکته تصریح کرده است.

صاحب جواهر رضوان الله علیه نیز تعداد دنده‌ها را معتبر دانسته، اما عجیب است که آیت الله خویی قدس سره و برخی دیگر در نوشته‌های خود از تعداد دنده‌ها سخنی به میان نیاورده‌اند، به همین دلیل هم برخی بر ایشان ایراد گرفته‌اند که چرا با وجود روایات صحیح این علامت را ذکر نکرده‌اند، البته شاید دلیل مطلب در ضمن بحث این بخش مشخص و معلوم شود، مسأله چیست.

^{۱۰۱} - فقه ابن ابی عقیل، ص ۵۲۰

۱۱۰..... بخش سوم: علائم تعیین جنسیت در خنثی

در دو کتاب وسائل و جامع الاحادیث^{۱۰۲} چند روایت در مورد اعتبار تعداد دنده‌ها نقل شده که اختلاف عجیبی میان آن‌ها دیده می‌شود.

از جمله روایات باب، روایتی است که اقلاً با چهار سند نقل شده و سلسله راویان هر چهار سند به میسرۃ بن شریح می‌رسد که آن را از شریح قاضی نقل می‌کند.

اما روایت در هر نقلی با نقل دیگر اختلافاتی دارد.

از جمله اختلافات، اختلاف در بیان تعداد دنده‌هاست. با مطالعه نقل‌های مختلف روایت می‌بینیم که در یکی تعداد دنده‌ها ۷ و ۸، در یکی ۸ و ۹، در دیگری ۱۱ و ۱۲ و در نقلی دیگر ۱۷ و ۱۸ ذکر شده است.

اکنون به بررسی روایت در نقل‌های مختلف آن می‌پردازیم.

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ١٠٣ عَنْ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ ١٠٤ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ مَيْسَرَةَ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
مَيْسَرَةَ بْنِ شُرَيْحٍ ١٠٥ قَالَ: تَقَدَّمْتُ إِلَى شُرَيْحٍ امْرَأَةً فَقَالَتْ:
إِنِّي جُنْتُكَ مُخَاصِمَةً!
فَقَالَ: وَأَيْنَ خَصْمُكَ؟
فَقَالَتْ: أَنْتَ خَصْمِي!
فَأَخْلَى لَهَا الْمَجْلِسَ، فَقَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي،
فَقَالَتْ: إِنِّي امْرَأَةٌ لِي إِحْلِيلٌ وَلِي فَرْجٌ،

١٠٣ - علی بن الحسن التیمی، ثقة فطحی (معجم رجال)

١٠٤ - آیت الله خویی قدس سره در ذیل روایت می فرماید: «ظاهر این است که محمد الکاتب همان محمد بن تسنیم الکاتب باشد.»

١٠٥ - آیت الله خویی رضوان الله علیه در رجال خود او را با عنوان مهمل معرفی می کند. درباره علی بن عبدالله بن معاویه و پدر او هم مدح و ذمی در کتب رجالی وجود ندارد و فقط نام آنها ذکر شده است، شاید به همین دلیل آیت الله خویی از او و پدرش به عنوان مجهول نام می برد.

فَقَالَ: قَدْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا قَضِيَّةٌ وَرَثَ
مِنْ حَيْثُ جَاءَ الْبَوْلُ،

قَالَتْ: إِنَّهُ يَجِيءُ مِنْهُمَا جَمِيعاً،

فَقَالَ لَهَا: مِنْ أَيْنَ يَسْبِقُ الْبَوْلُ؟

قَالَتْ: لَيْسَ مِنْهُمَا شَيْءٌ يَسْبِقُ، يَجِيئَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَ
يَنْقُطِعَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ،

فَقَالَ لَهَا: إِنَّكِ لَتُخْبِرِينَ بَعْجَبٍ!

فَقَالَتْ: أَخْبِرْكِ بِمَا هُوَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا، تَزَوَّجَنِي ابْنُ عَمِّ لِي وَ
أَخْدَمَنِي خَادِمًا فَوَطَّئْتُهَا فَأَوْلَدْتُهَا وَ إِنَّمَا جِئْتُكِ لِمَا وُلِدَ لِي لِتُفَرِّقَ بَيْنِي وَ
بَيْنَ زَوْجِي،

فَقَامَ مِنْ مَجْلِسِ الْقَضَاءِ فَدَخَلَ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرَهُ
بِمَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ فَأَمَرَ بِهَا فَأُدْخِلَتْ وَ سَأَلَهَا عَمَّا قَالَ الْقَاضِي فَقَالَتْ: هُوَ
الَّذِي أَخْبَرَكَ،

قَالَ: فَأَحْضِرِ زَوْجَهَا ابْنَ عَمِّهَا،

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ وَابْنَةُ

عَمِّكَ؟

قَالَ: نَعَمْ،

قَالَ: قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ؟

قَالَ: نَعَمْ قَدْ أَخْدَمْتُهَا خَادِمًا فَوَطَّئْتُهَا فَأَوْلَدَتْهَا،

قَالَ: ثُمَّ وَطَّئْتُهَا بَعْدَ ذَلِكَ؟

قَالَ نَعَمْ،

قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَنْتَ أَجْرًا مِنْ خَاصِي الْأَسَدِ^{۱۰۶}،

عَلَىٰ بَدِينَارٍ الْخَصِيِّ^{۱۰۷} - وَكَانَ مُعَدَّلًا - وَبِمَرَاتَيْنِ،

^{۱۰۶} - در مثل‌ها گفته شده مرد چوپانی مشغول چراندن گله گاوی بود، راه شیری به آنجا افتاد. وقتی این منظره را دید، از چوپان پرسید: چه کار کرده‌ای که حیوانات به این بزرگی رام تو شده‌اند، چوپان گفت: بیا نشانت بدهم. با حیلای دست و پای او را بست و او را اخته کرد.

^{۱۰۷} - نام شخصی بوده که مقوم و ارزیاب بوده و از او با عنوان صحابی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مورد وثوق حضرت نام برده شده است. (معجم رجال)

فَقَالَ: خُذُوا هَذِهِ الْمَرَّةَ إِنْ كَانَتْ امْرَأَةً فَأَدْخِلُوهَا بَيْتًا وَ
الْبِسُوهَا نِقَابًا وَجَرِّدُوهَا مِنْ ثِيَابِهَا وَعُدُّوا أَضْلَاعَ جَنْبِهَا، فَفَعَلُوا ثُمَّ
خَرَجُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا لَهُ: عَدَدُ الْجَنْبِ الْأَيْمَنِ اثْنَا عَشَرَ ضِلْعًا وَالْجَنْبِ الْأَيْسَرِ
أَحَدَ عَشَرَ ضِلْعًا،

فَقَالَ عَلَى: اللَّهُ أَكْبَرُ ائْتُونِي بِالْحَجَّامِ،

فَأَخَذَ مِنْ شَعْرِهَا وَاعْطَاهَا رِدَاءً وَحِذَاءً وَالْحَقَّهَا بِالرِّجَالِ فَقَالَ
الزَّوْجُ:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ امْرَأَتِي وَابْنَةُ عَمِّي الْحَقَّتْهَا
بِالرِّجَالِ! مِمَّنْ أَخَذَتْ هَذِهِ الْقَضِيَّةَ؟

فَقَالَ: إِنِّي وَرِثْتُهَا مِنْ أَبِي آدَمَ وَحَوَاءَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَضْلَاعُ الرِّجَالِ أَقَلُّ مِنْ أَضْلَاعِ النِّسَاءِ بَضِلْعٍ وَعَدَدُ أَضْلَاعِهَا
أَضْلَاعُ رَجُلٍ!

وَأَمَرَ بِهِمْ فَأُخْرِجُوا. ١٠٨

١٠٨ - وسائل الشیعه، ج ٢٦، ٢ - باب الخنثی المشکل الذی لم یتبین أمره

بالعلامات المذكورة، ح ٣، ص ٢٨٧

روایت من لا یحضره الفقیه چنین نقل شده است^{۱۰۹}:

«وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ^{۱۱۰} عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ^{۱۱۱} عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ شُرَيْحاً الْقَاضِيَ بَيْنَمَا هُوَ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ إِذْ أَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ:

أَيُّهَا الْقَاضِيَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ خَصْمِي!

فَقَالَ لَهَا: وَمَنْ خَصْمُكَ؟

^{۱۰۹} - اگر از اشکالات متنی این روایات که استاد در ضمن بحث مطرح خواهد فرمود بگذریم، از چهار روایت این باب در بیان واقعه شریح، تنها این روایت دارای سندی معتبر می‌باشد که از آن به عنوان صحیح نام برده شده است و برخی آن را دلیلی بر وقوع تغییر جنسیت یا شبیه آن دانسته‌اند، چون شخصی که به شریح مراجعه کرده بود، ادعا داشت که هم باردار شده و هم توانسته زنی را باردار سازد.

در پاسخ توجّه خواننده گرامی را به این دو نکته جلب می‌کنم که علاوه بر مخالفت ادعای مطرح شده از سوی آن شخص با علوم زیست‌شناسی که مورد اتفاق نظر دانشمندان است، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هم عملاً ادعای او را نپذیرفته و شخص مدّعی را به مردان ملحق فرموده است.

^{۱۱۰} - «ثقة العين صدوق» (رجال نجاشی)

^{۱۱۱} - از معجم الرجال نقل کردیم که او مشترک بین ثقتین است.

قَالَتْ: أَنْتَ!

قَالَ: أَفَرَجُوا لَهَا، فَأَفَرَجُوا لَهَا فَدَخَلَتْ فَقَالَ لَهَا: مَا ظَلَمْتُكَ؟

فَقَالَتْ: إِنَّ لِي مَا لِلرِّجَالِ وَمَا لِلنِّسَاءِ!

قَالَ شُرَيْحٌ: فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْضِي عَلَى الْمَبَالِ،

قَالَتْ: فَإِنِّي أَبُولُ بِهِمَا جَمِيعاً وَيَسْكُنَانِ مَعاً،

قَالَ شُرَيْحٌ: وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِأَعْجَبَ مِنْ هَذَا،

قَالَتْ: وَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا!

قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَتْ: جَامِعُنِي زَوْجِي فَوَلَدْتُ مِنْهُ وَ جَامِعْتُ

جَارِيَّتِي فَوَلَدْتُ مِنِّْي!

فَضْرَبَ شُرَيْحٌ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى مُتَعَجِّباً ثُمَّ جَاءَ إِلَى

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَيَّ شَيْءٌ مَا سَمِعْتُ بِأَعْجَبَ مِنْهُ ثُمَّ

قَصَّ عَلَيْهِ قِصَّةَ الْمَرْأَةِ فَسَأَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ

فَقَالَتْ هُوَ كَمَا ذَكَرَ فَقَالَ لَهَا: وَمَنْ زَوْجُكَ؟

قَالَتْ: فُلَانٌ،

فَبَعَثَ إِلَيْهِ فِدْعَاهُ فَقَالَ: أَتَعْرِفُ هَذِهِ؟

قَالَ نَعَمْ هِيَ زَوْجَتِي،

فَسَأَلَهُ عَمَّا قَالَتْ فَقَالَ هُوَ كَذَلِكَ فَقَالَ لَهُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَأَنْتَ أَجْرًا مِنْ رَاكِبِ الْأَسَدِ حَيْثُ تُقَدِّمُ عَلَيْهَا بِهَذِهِ الْحَالِ!

ثُمَّ قَالَ: يَا قَنْبَرُ ادْخُلِهَا بَيْتًا مَعَ امْرَأَةٍ فَعُدَّ اضْلَاعَهَا،

فَقَالَ زَوْجُهَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا آمَنُ عَلَيْهَا رَجُلًا وَلَا أَيْمَنُ

عَلَيْهَا امْرَأَةً!

فَقَالَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَىٰ بَدِينَارٍ الْخَصِيَّ، وَكَانَ مِنْ صَالِحِي

أَهْلِ الْكُوفَةِ وَكَانَ يَتَّقِي بِهِ فَقَالَ لَهُ:

يَا دِينَارُ ادْخُلِهَا بَيْتًا وَعَرِّهَا مِنْ ثِيَابِهَا وَمُرِّهَا أَنْ تَشُدَّ مِزْرًا وَعُدَّ

اضْلَاعَهَا،

فَفَعَلَ دِينَارُ ذَلِكَ وَكَانَ اضْلَاعُهَا سَبْعَةَ عَشَرَ تِسْعَةً فِي الْيَمِينِ

وَتَمَانِيَةً فِي الْيَسَارِ فَالْبَسَهَا عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثِيَابَ الرِّجَالِ وَالْقَلَنْسُوَّةَ

وَالنَّعْلَيْنِ وَالتَّقَى عَلَيْهِ الرِّدَاءَ وَالْحَقَّهُ بِالرِّجَالِ،

فَقَالَ زَوْجُهَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ابْنَةُ عَمِّي وَقَدْ وَلَدَتْ مِنِّي تُلْحِقُهَا

بِالرِّجَالِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي حَكَمْتُ عَلَيْهَا بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ

اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ حَوَاءَ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ الْأَيْسَرِ الْأَقْصَى وَأَضْلَعُ

الرِّجَالِ تَنْقُصُ وَأَضْلَعُ النِّسَاءِ تَمَامٌ»^{۱۱۲}

روایت سوم در /ارشاد مفید آمده: «و روی الحسن بن علی العبدی^{۱۱۳}

^{۱۱۲} - من لایحضره الفقیه، ج ۴، باب میراث الخنثی، ح ۴، ص ۳۲۸

^{۱۱۳} - شیخ مفید قدس سره از حسن بن علی العبدی همین یک روایت را دارد که ابن شهر آشوب آن را در کتاب مناقب نقل کرده و او هم همین یک روایت را از او دارد. مرحوم صدوق قدس سره دو روایت از او نقل کرده، یکی در /مالی، مجلس چهل و دو که او را با کنیه ابوسعید یاد می‌کند و دیگری در /خصال، باب اعطی النبی صلی الله علیه و آله فی علی تسع خصال که می‌فرماید معروف به ابن القارئ است. نویسنده کتاب /عیان /الشیعة پس از توضیحاتی که درباره نسبت او (یعنی العبدی) می‌دهد، از کتاب /نسب اسمعانی نقل می‌کند که این نسب به عبدالقیس در قبیله نزار می‌رسد، سپس می‌فرماید در کتاب‌های رجال ذکری از او نیست. ما نیز در کتاب‌های رجالی ذکری از او نیافتیم.

عن سعد بن طریف^{۱۱۴} عن الأصبع بن نباتة^{۱۱۵}:

قال بینا شریح فی مجلس القضاء إذ جاءه شخص فقال: یا
أبا أمیة! أخلنی فإنّ لی حاجة قال فأمر من حوله أن یخفوا عنه
فانصرفوا وبقی خاصة من حضر فقال له: اذكر حاجتك؛ فقال: یا أبا
أمیة! إنّ لی ما للرجال و ما للنساء فما الحكم عندک فیّ؟ أ رجل أنا
أم امرأة؟ فقال له: قد سمعت من أمیر المؤمنین علیه السلام فی ذلك
قضية أنا أذكرها خبرنی عن البول من أی الفرجین یرج؟ قال
الشخص: من کلّیها؛ قال: فمن أیها ینقطع؟ قال: منهما معا! فتعجب
شریح فقال الشخص: سأورد علیک من أمری ما هو أعجب! قال
شریح: و ما ذاک؟ قال: زوجنی أبی علی أننی امرأة فحملت من الزوج
و ابتعت جارية تخدمنی فأفضیت إلیها فحملت منی! قال: فضرب
شریح إحدى یدیه علی الأخری متعجباً و قال: هذا أمر لا بد من

^{۱۱۴} - «حدیثه یعرف و ینکر ... فی حدیثه نظر» (ابن داود و نجاشی)

«صحیح الحدیث» (رجال طوسی)

آیت الله خویی رضوان الله علیه پس از مطرح کردن نظرهای مختلف و
بررسی آنها وثاقت او را می پذیرد.

^{۱۱۵} - /الفهرست: «اصبع بن نباتة از خاصان امیرالمؤمنین علیه السلام بود...»

١٢٠..... بخش سوم: علائم تعیین جنسیت در خنثی

إنهائه إلى أمير المؤمنين عليه السلام فلا علم لى بالحكم فيه فقام و
تبعه الشخص و من حضر معه حتى دخل على أمير المؤمنين
عليه السلام؛ فقص عليه القصة فدعا أمير المؤمنين عليه السلام
بالشخص فسأله عما حكاه شريح فأقرّ به فقال له: و من زوجك؟
قال: فلان بن فلان؛ و هو حاضر فى المصر فدعى و سئل عما قال
فقال: صدق! فقال أمير المؤمنين عليه السلام:

لأنت أجرا من صائد الأسد حين تقدّم على هذا الحال،

ثم دعا قنبراً مولاه فقال:

أدخل هذا الشخص بيتاً و معه أربع نسوة من العدول و مرهن
بتجريده و عُذ أضلاعه بعد الاستيثاق من ستر فرجه،

فقال الرجل يا أمير المؤمنين:

ما آمن على هذا الشخص الرجال و النساء،

فأمر أن يشدّ عليه تَبَّان و أخلاه فى بيت ثم ولجه فعدّ
أضلاعه، فكانت من الجانب الأيسر سبعة و من الجانب الأيمن ثمانية،

فقال: هذا رجل و أمر بطم شعره و ألبسه القلنسوة و النعلين و

الرداء و فرق بينه و بين الزوج.»^{۱۱۶}

روایت چهارم در کتاب مستدرک از کتاب /ربيعين عطاء

نقل شده است:

«وَمِنْ كِتَابِ الْأَرْبَعِينَ، لِلسَّيِّدِ عَطَاءِ اللَّهِ بْنِ فَضْلِ اللَّهِ^{۱۱۷} رُويَ

عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ^{۱۱۸} قَالَ أَتَتْ امْرَأَةً إِلَى شُرَيْحِ الْقَاضِي فَقَالَتْ:
أَخْلِنِي، فَأَخْلَاهَا فَقَالَتْ: أَنَا امْرَأَةٌ وَلِي فَرْجٌ وَ إِحْلِيلٌ،

فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ الْبَوْلُ سَابِقًا؟ قَالَتْ: مِنْهُمَا جَمِيعًا،

فَقَالَ: لَقَدْ أَخْبَرْتَ بِعَجَبٍ! فَقَالَتْ: وَ أَعْجَبُ مِنْهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَنِي

ابْنُ عَمِّي وَ أَخْدَمَنِي جَارِيَةً وَ طُبْتُهَا فَأَوْلَدْتُهَا!

^{۱۱۶} - الإرشاد، ج ۱، ص ۲۱۴

^{۱۱۷} - معجم رجال: «قال الشيخ الحر في تذكرة المتبحرين السيد عطاء الله بن

فضل الله الحسيني: عالم فاضل له كتاب /الاربعين»

^{۱۱۸} - از او به عنوان یکی از دشمنان سر سخت امیرالمؤمنین علیه السلام یاد

شده است.

فَدُهِشَ شَرِيحُ قَقَامٍ وَ دَخَلَ عَلَى عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرَهُ
فَاسْتَدْعَى بِرُؤُوسِهَا فَاعْتَرَفَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِامْرَأَتَيْنِ: ادْخِلَاهَا الْبَيْتَ وَ
عُدًّا أَضْلَاعَهَا فَفَعَلْنَا فَوَجَدْنَا فِي الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ضِلْعًا وَ فِي
الْأَيْسَرِ سَبْعَةَ عَشَرَ فَأَخَذَ شَعْرَهَا وَ أَعْطَاهَا حِذَاءً وَ الْحَقَّهَا بِالرَّجَالِ فَقِيلَ
لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخَذْتُ هَذَا مِنْ قِصَّةِ حَوَاءَ فَإِنَّ أَضْلَاعَهَا
كَانَتْ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَ أَضْلَاعُ الرَّجُلِ تَزِيدُ عَلَيْهَا بِضِلْعٍ
فَلِهَذَا الْحَقَّتْهَا بِالرَّجَالِ»^{۱۱۹}

گذشته از روایت مستدرک از /ربعین سید عطاءالدین - که
در آن تعداد دنده‌ها را ظاهراً ۱۷ دنده در طرف چپ و ۱۸ دنده در
طرف راست برای مرد بیان کرده و مسلماً اشتباه است و قابل
توجیه نیست - دیگر نقل‌ها اشکالاتی دارند که به بررسی آنها
می‌پردازیم.

اشکال اول: تعارض این روایات با علم تشریح است. در
آنها گفته شده تعداد دنده‌های یک طرف مردان از طرف دیگر و

^{۱۱۹} - مستدرک الوسائل، ج: ۱۷، ص: ۲۲۰، ۲ - بَابُ حُكْمِ الْخُنْثَى الْمُشْكِلِ

الَّذِي لَمْ يَتَبَيَّنْ أَمْرُهُ بِالْعَلَامَاتِ الْمَذْكُورَةِ، ح ۶

از دنده‌های زنان کم‌تر است، مثلاً در یکی آمده که در یک طرف مرد تعداد دنده‌ها یازده و در طرف دیگر دوازده دنده است، در حالی که دانشمندان علم تشریح می‌گویند دنده‌های زن با مرد مساوی است.

این تعارض، مطلب تازه‌ای نیست، بلکه حدود سه قرن پیش در کتاب‌های *مفتاح‌الکرامه* و *جواهر* به آن اشاره شده است. امروزه هم در کتاب‌ها و نوشته‌ها گفته می‌شود که زن و مرد دوازده دنده دارند.

آیا راهی برای جمع میان روایات و نظر دانشمندان تشریح وجود دارد؟

صاحب *جواهر قدس سره* وقتی به این مطلب می‌رسد که علمای تشریح گفته‌اند دنده‌های زن و مرد مساوی است، می‌گوید: جز عمل به روایات چاره‌ای نیست. چون روایت صحیح است، به آن عمل می‌کنیم و طبق روایت حکم می‌دهیم، ایشان می‌فرماید:

«نعم لا ريب في عدم تيسره غالباً على وجه تظمن به النفس بمعرفة ذلك خصوصاً في الجسم الثمين و لذا ذكروا عليهم السلام غير ذلك من الأمارات و حكموا باعطاء نصف النصيبين لعلمهم بعدم تيسر

معرفت هذه العلامة لغيرهم عليهم السلام و من هنا ظنّ بعض الناس مخالفة هذه العلامة للحسّ مدعياً أنه اختبر ذلك غير مرّة فلم يتحقّقها بل قيل إن اهل التشريح يدّعون التساوى بين الرجل و المرأة في الاضلاع إلا أنه كما ترى بعد صحّة الرواية»^{۱۲۰}

ایشان از روی ناچاری این سخنان را فرموده‌اند به این معنی که اگر امام علیه‌السلام بود، راه را نشان می‌داد و می‌دانست چطور بشمارد، اما حالا که نیست ما بلد نیستیم چطور بشماریم.

پاسخ: در روایات آمده که خود امام علیه‌السلام دنده‌ها را نشمرده، بلکه کسان دیگری مثل "دینار" و زنان به امر امام علیه‌السلام این کار را انجام داده‌اند.

نویسنده کتاب مفتاح‌الکرامه رضوان الله علیه پس از بررسی مسأله فرموده:

«و عدّ الأضلاع مخالف لأصل التشريح حيث لم يفرّقوا بين الذكر و الأنثى - ثم قال - و للحسّ فإنّا كثيراً ما اعتبرنا ذلك فلم

نزدد إلّا شبهةً اللّٰهم إلّا أن يكون معصومٌ فُيعین الأضلاع و يُبین لنا
کیفیت العد...»^{۱۲۱}

از سخنان بزرگان بخوبی روشن می‌شود که اقلّاً سه چهار
قرن است که درباره این مسأله بحث شده، بنابر این جای تعجب
ندارد که مرحوم آیت الله خویی قدّس سرّه از این علامت اسمی
نبرده‌اند.

۱/ شکال دوم: مشکلی در روایت - که قابل حل نیست -
این است که واقعه و حکم آن چهار گونه نقل شده و راویان
رخداد را به صورت‌های مختلف ذکر کرده‌اند.

بزرگ‌ترین اختلافی که در نقل روایت در سندهای
مختلف آن دیده می‌شود، اختلاف در بیان علامت است، یعنی
تعداد دنده‌ها که در هر کدام از نقل‌ها تعداد دنده‌ها به صورتی
متفاوت با دیگری گفته شده، یعنی در یک روایت تعداد دنده‌ها را
دو و نیم برابر روایت دیگر منظور کرده است.

^{۱۲۱} - مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۲۱۶

اختلاف دیگری در متن چهار نقل وجود دارد و آن ضرب المثلی است که از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، راویان یک ضرب المثل را سه گونه نقل کرده‌اند: «راکب الاسد» و «خاصی الاسد» و «صائد الاسد».

جالب است بدانیم روایاتی که در آن‌ها تعداد دنده‌ها معتبر دانسته شده، همه از "شریح" از امام علی علیه السلام روایت شده و از دیگر ائمه علیهم السلام روایتی که تعداد دنده‌ها را معتبر بداند روایت نشده، شاید به همین دلیل گروهی فرموده‌اند که روایت، «قضیه فی واقعه»^{۱۲۲} و مخصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و حضرت در این مورد ویژه چنین حکم فرموده‌اند.

پاسخ: چنین حرفی جا ندارد، چون در روایت آن شخص از حضرت می‌پرسد:

«این حکم را از کجا آورده‌ای؟»

حضرت می‌فرماید: از پدرم آدم...

^{۱۲۲} - به مواردی "قضیه فی واقعه" گفته می‌شود که یکی از معصومان علیهم السلام در مورد واقعه خاصی حکم مخصوصی صادر فرموده باشد که به دلیل شرایط خاص آن واقعه، در دیگر موارد قابل تعمیم نباشد.

تعلیل در جواب نشان می‌دهد که در تمام زنان باید تعداد دنده‌ها بیش‌تر از مردان باشد.

بعضی می‌فرمایند: این نقل‌ها، در اصل چند روایت هستند و از چند واقعهٔ مختلف نقل شده و هر یک اتفاق جداگانه‌ای است، ولی باید گفت چنین سخنی صحیح نیست چون همهٔ نقل‌ها – همان‌طور که پیش از این اشاره شد – نقل داستان "شریح" است، علاوه بر این چطور قابل جمع است که در یک جا تعداد دنده‌ها را هفت و در یک جا هفده دنده بگویند؟

۱/ شکال سوم: در سه نقل از روایت، گفته شده زن یک دنده بیش‌تر از مرد دارد، در حالی که در روایت /ربعین سید عطاءالدین عکس آن گفته شده، یعنی مرد یک دنده بیش‌تر از زن دارد.

در کتاب‌های پزشکی بیش‌تر بودن تعداد دنده‌های مرد از زن را به ارسطو نسبت داده‌اند که چندین قرن پیش از اسلام زندگی می‌کرده، از این‌جا این احتمال پیش می‌آید که بعضی در روایات دخل و تصرف کرده باشند.

از ارسطو دو مطلب نقل شده: در بعضی جاها گفته زن و مرد هشت دنده دارند، اما در جای دیگر گفته دنده‌های مرد یک دنده از زن بیش‌تر است^{۱۲۳} مثل روایت /ربیعین سید عطاءالدین.

منتقدان به ارسطو اشکال گرفته‌اند که چرا اقلاً دنده‌های زن خودش را نشمرده تا ببیند چنین نظری صحیح نیست؟

اشکال چهارم: قرینه دیگری نیز بر جعل این اخبار وجود دارد: از دیگر ائمه علیهم‌السلام روایتی که بر اعتبار دنده‌ها حکم کند وجود ندارد، بلکه در روایتی که از آن حضرات نقل شده، علائم دیگر گفته شده، حتی در روایت دیگری که پیش از این از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شد و حضرت در آن پاسخ را به امام حسن مجتبی علیه‌السلام حواله دادند، هیچ اشاره‌ای به تعداد دنده‌ها نشده است.

اشکال پنجم: روایتی وجود دارد که با تعلیل روایت "شریح" تناقض دارد. متن روایت به نقل از تفسیر عیاشی:

^{۱۲۳} - مراجعه شود به فرهنگنامه دهخدا.

«عياشى ١٢٤ عن عمرو بن أبى المقدام ١٢٥ عن أبيه ١٢٦ قال:

سألتُ أبا جعفر عليه السلام: من أىّ شىء خلق الله حواء؟

فقال: أىّ شىء يقولون هذا الخلق؟

قلت: يقولون إنّ الله خلقها من ضلع من أضلاع آدم،

فقال: كذبوا أكان الله يعجزه أن يخلقها من غير ضلعه؟

فقلت: جعلت فداك يا ابن رسول الله من أىّ شىء خلقها؟

١٢٤ - «الفهرست:» محمد بن مسعود العياشى، من اهل سمرقند، و قيل: انه من بنى

تميم يكنى ابا النضر، جليل القدر، واسع الاخبار، بصير بالرواية مطلع عليها، له كتب كثيرة تزيد على مائتى مصنف، ذكر فهرست كتبه ابن اسحاق النديم، منها: كتاب التفسير...»

١٢٥ - «ممدوح» (ابن داود)

١٢٦ - «ثابت بن هرمز ابوالمقدام الفارسى الحدادى، مهمل و فيه غمز ذكر لاجله فى الضعفاء» (ابن داود)

فقال: أخبرني أبي عن آبائه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
إن الله تبارك و تعالی قبض قبضة من طين فخلطها بيمينه و كلتا يديه
يمين فخلق منها آدم و فضلت فضلة من الطين فخلق منها حواء»^{۱۲۷}

مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه پس از نقل این خبر،
ناهمگونی و تضاد آن را با روایات دیگر یادآوری می‌کند و
می‌گوید: «اخبار پیشین، حمل بر تقیه می‌شوند و یا این که حوا از
گل دنده‌ای از دنده‌های او آفریده شده است.»^{۱۲۸}

اما آیا می‌توان این روایات را حمل بر تقیه کرد؟

^{۱۲۷} - بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۱۶

^{۱۲۸} - بحارالانوار، ج ۱۱، ابواب قصص آدم و حواء...، باب ۱ - فضل آدم و حوا و
علل تسميتهما...، ح ۴۶.

مرحوم علامه مجلسی قدس سرّه در همین جلد از کتاب بحار، باب ۵ -
تزویج آدم و حواء...، ذیل حدیث اوّل نیز درباره اختلاف میان این دو گروه
روایت فرموده است: «بدان که میان مورّخان و مفسران عامّه مشهور است که
حوا از دنده آدم علیه‌السلام آفریده شده و برخی از روایات ما هم بر آن دلالت
دارند اما این روایت و روایات دیگری بر نفی و رد آن دلالت می‌کنند، پس
روایاتی را که موافق با عامّه وارد شده‌اند، باید به تقیه حمل کنیم و یا به این
که حوا از باقیمانده گل دنده‌های آدم آفریده شده است.»

بعید به نظر می‌رسد روایاتی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده، بر اساس تقیه با شد، بله، روایاتی را که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده و حضرت به امیرالمؤمنین اسناد داده‌اند، ممکن است حمل بر تقیه کرد.

شاید مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه سخن خود درباره طینت را از شیخ صدوق قدس سره گرفته باشد که فرموده:

«إِنَّ حَوَاءَ خُلِقَتْ مِنْ فَضْلَةِ الطَّيْنَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ تِلْكَ الطَّيْنَةُ مُبْقَاةً مِنْ طِينَةِ أَضْلَاعِهِ لَا أَنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِهِ بَعْدَ مَا أُكْمِلَ خَلْقُهُ فَأُخِذَ ضِلْعٌ مِنْ أَضْلَاعِهِ الْيُسْرَى فَخُلِقَتْ مِنْهَا وَلَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْجَهَّالُ لَكَانَ لِمُتَكَلِّمٍ مِنْ أَهْلِ التَّشْنِيعِ طَرِيقٌ إِلَى أَنْ يَقُولَ إِنَّ آدَمَ كَانَ يَنْكِحُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَهَكَذَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّخْلَةَ مِنْ فَضْلَةِ طِينَةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ الْحَمَامُ فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كُلُّهُ مَا خُوذًا مِنْ جَسَدِهِ بَعْدَ إِكْمَالِ خَلْقِهِ لَمَا جَازَ أَنْ يَنْكِحَ حَوَاءَ فَيَكُونَ قَدْ نَكَحَ بَعْضُهُ بَعْضًا وَلَا جَازَ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ التَّمَرَ لِأَنَّهُ كَانَ يَكُونُ قَدْ أَكَلَ

بَعْضُهُ وَكَذَلِكَ الْحَمَامُ وَلِذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّخْلَةِ: اسْتَوْصُوا بِعَمَلِكُمْ خَيْرًا»^{۱۲۹}

«حوا از باقی مانده گلی که آدم علیه السلام از آن خلق شده بود، آفریده شد و آن گل، باقیمانده گل دنده های او بود.

نه این که پس از کامل شدن آفرینش آدم، از دنده اش آفریده و دنده ای از دنده های چپ او گرفته شده و حوا از آن خلق شده با شد. اگر این طور که افراد جاهل می گویند بود، برای گوینده ای از بدگویان راهی باز می شد که بگوید قسمتی از آدم با قسمت دیگرش ازدواج کرده است. همچنین خداوند عزوجل درخت نخل را از باقیمانده گل آدم علیه السلام آفرید و همین طور کبوتر را، پس اگر تمام این ها پس از کامل شدن آفرینش آدم از جسدش گرفته شده بودند، جایز نبود با حوا ازدواج کند، چون عضوی از او با عضوی دیگر ازدواج می کرد و برایش جایز نبود خرما بخورد، چون عضوی از بدن خود را می خورد. همین طور است در مورد کبوتر و به همین خاطر نبی اکرم صلی الله علیه و

آله در مورد درخت نخل فرمود: استوصوا بعمتکم خیراً یعنی نخل.»

عجیب است که شیخ صدوق قدس سره پس از این سخنان، روایات مخالف آن را که می‌گویند حوا از دنده آدم آفریده شده است، بدون هیچ توجیهی نقل می‌کند.

با وجود تمام مطالبی که بیان شد و اشکالاتی که بر دلالت روایات وارد بود و با وجود روایات مستفیضه^{۱۳۰}، یعنی هفت روایت که چهار روایت، داستان "شریح" است و آن را پیش از این با اشکالاتی که داشت خواندیم. همچنین با توجه به این که میان این اخبار، روایات صحیح هم موجود است، آیا می‌توان به آنها

۱۳۰ - روایات را از نظر تعداد راویان آنها در هر طبقه به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

(الف) روایت متواتر: راویان آن در هر طبقه به حدی زیاد باشند که توافق ایشان بر دروغ و کذب عادتاً محال و یقین آور باشد. تواتر را به دو گروه لفظی و معنوی تقسیم کرده‌اند.

(ب) روایت مستفیضه: راویان آن در هر طبقه بیش از دو یا سه نفر باشند. در این تعداد بین علما اختلاف وجود دارد،

(ج) خبر واحد: از نظر تعداد راویان به حد مستفیضه نرسد.

۱۳۴..... بخش سوم: علائم تعیین جنسیت در خنثی

ملتزم شد و بر اساس آن‌ها به اعتبار تعداد دنده‌ها در تعیین جنسیت، حکم داد؟

پیش‌تر، از نویسنده *مفتاح‌الکرامه* نقل کردیم که خود امام علیه‌السلام باید حاضر باشد و بگوید چکار کنیم^{۱۳۱}.

روایات موجود را نه رد می‌کنیم و نه قبول، ولی با وجود تمام مشکلاتی که بیان شد، نمی‌توانیم بر اساس آن‌ها فتوا بدهیم. بنابراین، دلیل این که بزرگانی در این مورد سکوت کرده و نامی از روایت نبرده‌اند، کاملاً معلوم می‌شود.

قرعه

بعضی فرموده‌اند اگر هیچ یک از علائم بیان شده برای تشخیص جنسیت و تمیز خنثای غیر مشکل از خنثای مشکل موجود نبود، نوبت به قرعه می‌رسد و جنسیت خنثی را باید با قرعه مشخص کرد.

در باب ارث، روایاتی هست که در آن‌ها حکم شده ارث با قرعه مشخص می‌شود، اما آیا حکم قرعه فقط در ارث جاری

^{۱۳۱} - مراجعه کنید به صفحه ۱۲۳ همین کتاب

است یا با استفاده از اطلاعات و روایات باب ارث می‌توان آن را در تمام موارد جاری ساخت؟

از سخن بعضی فقها بر می‌آید که با قرعه می‌توان شخص خنثی را به جنسیت مرد یا زن، ملحق کرد. می‌توان برای استفاده از قرعه به دو نوع دلیل استدلال نمود:

دلایل عام: در مضمون تعدادی از روایات آمده که «القرعة لکلّ أمر مجهول» یا «لکلّ أمر مشکل»^{۱۳۲}، می‌توان گفت که اطلاق روایات در مورد قرعه، شامل بحث ما هم می‌شود.

دلایل خاص: در باب ارث چند روایت هست که در آنها فرموده‌اند اگر ندانیم شخص زن است یا مرد، قرعه را به کار می‌گیریم.

۱۳۲ - همانند روایت: «کل مجهول ففیه القرعة» بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۵
باب القرعة و روایت: «کل أمر مشکل فیه القرعة» عوالی اللآلی، ج ۲، ص ۱۱۳ و
نیز «فی کل امر مشکل القرعة» همان کتاب، ج ۲، ص ۲۸۵.

صاحب وسائل، این روایات را ذکر کرده^{۱۳۳} که به بررسی آنها می‌پردازیم.

روایت اول از مرحوم شیخ کلینی قدس سره است: «قال مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ^{۱۳۴} عَنْ إِسْحَاقَ الْفَزَارِيِّ^{۱۳۵} قَالَ سُئِلَ وَأَنَا عِنْدَهُ يَعْْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

^{۱۳۳} - وسائل الشیعه، ج ۲۶، ۴- باب أن المولود اذا لم يكن له ما للرجال و ما للنساء حکم فی میراثه بالقرعة

^{۱۳۴} - در ذیل روایت نخست درباره علامت اول تشخیص خنثی درباره پنج راوی منتهی به ایشان و خود او مطالبی ذکر شد.

^{۱۳۵} - بر خلاف نسخه‌ای که از کتاب کافی در اختیار ما قرار داشت و در آن از اسحاق با عنوان «الفزاری» یاد شده، در وسائل از او با عنوان «العرزمی» یاد کرده که به نظر می‌رسد همین صحیح باشد، چون از کسی با لقب «اسحاق الفزاری» در کتب رجال نام برده نشده ولی «اسحاق العرزمی» را در کتب رجال به عنوان صحابی امام صادق علیه السلام ثبت کرده‌اند. صاحب الجامع فی الرجال می‌فرماید: «له نوع اعتماد یمکن عدّه فی الحسن» اما در کتاب‌های کافی، تهذیب و استبصار، جمعاً هفت روایت از عبدالله بن مسکان از چند راوی به نام اسحاق روایت شده، در دو روایت از او با لقب‌های «المرادی» و «الفزاری» یاد شده و یکی از آنها روایت مورد بحث ماست، پنج روایت دیگر



عليه السلام عَنْ مَوْلُودٍ وُلِدَ وَلَيْسَ بِذَكَرٍ وَلَا أُنْثَى وَلَيْسَ لَهُ إِلَّا دُبُرٌ
كَيْفَ يُورَثُ، قَالَ: يَجْلِسُ الْإِمَامُ وَيَجْلِسُ مَعَهُ نَاسٌ فَيَدْعُو اللَّهَ وَيُجِيلُ
السَّهَامَ عَلَى أَى مِيرَاثٍ يُورَثُ مِيرَاثِ الذَّكَرِ أَوْ مِيرَاثِ الْأُنْثَى فَأَيُّ ذَلِكَ
خَرَجَ وَرَثَتُهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَى قَضِيَّةٍ أَعْدَلَ مِنْ قَضِيَّةٍ يُجَالُ عَلَيْهَا
بِالسَّهَامِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فَسَاهِمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ.» ۱۳۶

روایت دوم از کافی است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ ۱۳۷

ایشان از «اسحاق بن عمار» است. در کتب رجالی از میان اساتید روایت او تنها از «اسحاق بن عمار» به عنوان استاد ایشان نام برده شده که نام «اسحاق» داشته و معروف به «الصیرفی»، از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام، فطحنی و ثقه است.

۱۳۶ - الکافی، ج ۷، ص ۱۵۸

۱۳۷ - ابن داود از او چنین یاد می کند: «سهل بن زیاد الادمی ابوسعید الرازی، ضعیف، فا سد الروایة و کان احمد بن محمد بن عیسی اخرجه من قم و نهی الناس عن الاسماع عنه... یشهد علیه بالغلو و الکذب...» نجا شی نیز همین مطالب را در رجال خود آورده و شیخ طوسی نیز بر ضعف او در فهرست شهادت داده، اما در مقابل او را در رجال خود توثیق کرده و فرموده: «یکنی اباسعید، ثقة،

رازی» مرحوم آیت الله خویی قدس سره پس از نقل نظرات رجالیون و فقهای

و مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ^{۱۳۸} جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ^{۱۳۹}
عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ^{۱۴۰} عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ^{۱۴۱} قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَلَا لَهُ مَا لِلنِّسَاءِ،

قَالَ: يُقْرِعُ الْإِمَامُ أَوْ الْمُقْرِعُ بِهِ يَكْتُبُ عَلَى سَهْمِ عَبْدِ اللَّهِ وَ
عَلَى سَهْمِ آخِرِ أَمَةِ اللَّهِ ثُمَّ يَقُولُ الْإِمَامُ أَوْ الْمُقْرِعُ:

➤ مذهب درباره او و مطرح کردن نظر اخیر شیخ طوسی و نیز قرار داشتن او در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی می فرماید: «...من الظاهر أنه لا يمكن الاعتماد عليهما في قبال ما عرفت بل المظنون قوياً وقوع السهو في قلم الشيخ أو أن التوثيق من زيادة النسخ و يدل على الثاني خلو نسخة ابن داود من التوثيق و قد صرح في غير موضع بأنه رأى نسخة الرجال بخط الشيخ قدس سره و الوجه في ذلك أنه كيف يمكن أن يوثقه الشيخ مع قوله: ان اباسعيد الادمي ضعيف جداً عند نقاد الاخبار...»^{۱۳۸} - پیرامون احمد بن محمد و محمد بن يحيى به ذیل روایت دوم از علامت اول تشخیص خنثی رجوع کنید.

^{۱۳۹} - پیش از این درباره اصحاب اجماع نوشتیم، حسن بن محبوب نیز یکی از اصحاب اجماع است.

^{۱۴۰} - «علی بن رثاب الکوفی، ثقة جلیل القدر، له اصل کبیر» (ابن داود)

^{۱۴۱} - «فضیل بن یسار، بصری، ثقة» (رجال ابن داود و شیخ طوسی)

«اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ فَبَيِّنْ لَنَا أَمْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُورَثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي الْكِتَابِ»

ثُمَّ يُطْرَحُ السَّهْمَانِ فِي سِهَامٍ مُبَهَمَةٍ ثُمَّ تُجَالُ السَّهَامُ عَلَى مَا خَرَجَ وَرِثَ عَلَيْهِ. ۱۴۲

روایت سوم و چهارم هم دارای همین مضمون است.

بر استدلال به این روایات اشکال شده که در مورد خنثی نیست، بلکه در موردی است که نه آلت مردانه دارد و نه آلت تناسلی زنانه.

پاسخ: حکم به قرعه را با عنایت به ذیل روایت می‌توان دانست که امام علیه‌السلام فرموده: «أَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلَ...» و چون مورد مخصص نیست^{۱۴۳}، حکم شامل مورد و غیر آن می‌شود.

در برابر استدلال به این روایات می‌گوییم: اگر قرعه برای تعیین جنسیت معتبر بود، چرا در روایات متعدد حضرات معصومین

^{۱۴۲} - الکافی، ج ۷، ص ۱۵۸

^{۱۴۳} - درباره این اصطلاح پیش از این توضیحاتی بیان شد.

علیهم السّلام حکم کرده‌اند که به خنثای مشکله حقّ نصف مرد و نصف زن را می‌دهند، معلوم می‌شود که این حکم مخصوص همین مورد است.

بنابر این همان طور که اکثر علما به قرعه در تعیین جنسیت خنثای مشکله اعتنا نکرده‌اند، قرعه در این بحث اعتبار ندارد و این نهایت چیزی است که می‌توان در مورد قرعه بیان داشت.

تعیین جنسیت ژنتیکی

در اثر کشف‌های ژنتیکی و زیست شناسی که در عصر حاضر به دست آمده، معلوم شده در سلول‌های بدن هر انسان کروموزوم‌هایی وجود دارد که دو جفت از این کروموزوم‌ها را کروموزوم جنسی می‌نامند. گفته شده جنسیت افراد بر اساس کروموزوم‌ها تعیین می‌شود، به این شکل که کروموزوم‌های مرد XY و کروموزوم‌های زن XX است.

اگر سلول‌های بدن خنثای مشکله را بررسی کردند و دیدند کروموزوم‌های جنسی او مثل کروموزوم‌های جنسی مرد و یا زن است، آیا می‌توان بر این اساس او را ملحق به جنسیت مرد یا زن کرد؟

به نظر ما ممکن است بر اساس نوع کروموزوم‌ها جنسیت شخص را مشخص و تعیین کنیم. چنین حکمی بعید نیست.

البته در بعضی مقالات تحقیقی گفته شده انواعی از خنثی‌ها وجود دارند که یک شخص در تمام علائم ظاهری و باطنی زن است و کاملاً در شخصیت مادر و همسر بودن خود نیز موفق است، اما باردار نمی‌شود، ولی وقتی وی را از نظر ژنتیکی بررسی می‌کنند، معلوم می‌شود که کروموزوم‌های او XY است، همچنین برعکس این حالت هم وجود دارد، یعنی شخص از نظر ظاهر و دیگر علائم مرد است، ولی از نظر ژنتیکی دارای کروموزوم‌های XX می‌باشد، چنین وضعی را تضاد در خلقت می‌نامند^{۱۴۴، ۱۴۵}

اگر این ادعا صحیح باشد، دیگر حکم به بعید نبودن از میان می‌رود و نمی‌توانیم به آزمایش‌های ژنتیکی اعتنا کنیم و بر اساس کروموزوم‌ها حکم به تعیین جنسیت نماییم.

^{۱۴۴} - کتاب راهنمای کامل تشخیص اختلالات جنسی

^{۱۴۵} - در آغاز کتاب، درباره اختلالات جنسی که ممکن است از نظر ژنتیکی در فرد پیش بیاید، توضیح داده شد.

نتیجه بحث

در بحث‌های گذشته اعتبار تعداد دنده‌ها و قرعه در تعیین جنسیت و تمیز خنثای مشکل از غیر مشکل ثابت نشد. درباره تعیین جنسیت بر اساس کروموزوم‌ها، ریش، برآمدگی سینه هم جای شک باقی ماند، گرچه در روایت امام حسن مجتبی علیه‌السلام برآمدگی سینه ذکر شده، ولی اکثر خنثاها برآمدگی سینه دارند و حکم دادن بر اساس آن مشکل است و اکثر علما هم بر اعتبار آن حکم نداده‌اند.

ترتیب علائم

در مورد ترتیب علائم تشخیص جنسیت خشتی، آنچه در میان علما معروف است، مقدم بودن علائم مربوط به چگونگی و کیفیت خروج ادرار است.

از کلام صاحب جوهر برمی آید که تمام علائم منصوص و غیر منصوص را معتبر دانسته و فرموده هر علامت قابل اعتمادی خشتی را غیر مشکله می سازد، گرچه علامت ظنی باشد.^{۱۴۶}

به نظر ما وجود هر یک از علائم اطمینان آور در تشخیص کافی است و ترتیب میان آنها معنا ندارد.

^{۱۴۶} - جوهر الکلام، ج ۳۹، ص ۲۸۱

منابع

- قرآن کریم

- گزارشی از افراد دوجنسی و مشکلات آنان، روزنامه اعتماد به نقل از سایت خبری حادثه، درج شده در تاریخ یک شنبه، ۱۸ فروردین ۱۳۸۴ شمسی
ابن ابی جمهور الاحسائی، محمد بن زین الدین (۱۴۰۵ق)، عوالی اللآلی، قم: انتشارات سید الشهداء

ابن ابی عقیل، حسن بن علی (۱۴۱۳ق)، حیاة ابن عقیل و فقهه، قم: مرکز معجم فقهی

ابن ادریس حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی

ابن داود، حسن بن علی حلی (۱۳۸۳ق)، رجال، تهران: انتشارات دانشگاه تهران

ابن شهرآشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ق)، المناقب، قم: مؤسسه انتشارات علامه

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر

ابن هشام انصاری، جمال الدین، مغنی اللیب، قم: مکتبة السیدالشهدا

تغيير جنسيت آرى يا نه؟ ١٤٥

ابوالبقاء، عبدالله بن حسين (بى تا)، التبيان فى اعراب القرآن، رياض:

بيت الافكار الدولية

امين، سيد محسن (١٤٠٦ق)، اعيان الشيعة، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات

حكيم، سيد محسن طباطبايى (١٤١٠ق)، منهاج الصالحين، بيروت:

دارالتعارف للمطبوعات

خمينى، سيد روح الله موسى (بى تا)، تحرير الوسيلة، قم: مؤسسه

مطبوعات دارالعلم

خويى، سيد ابوالقاسم موسى - تبريزى، شيخ جواد (١٤٢٧ق)، فقه

الاعذار الشرعية، قم: دارالصدىقة الشهيدة

خويى، سيد ابوالقاسم موسى (١٤١٠ق)، منهاج الصالحين، قم: نشر

مدينته العلم

خويى، سيد ابوالقاسم موسى (١٤١٣ق)، معجم رجال الحديث، قم:

مؤسسه احياء آثار الامام الخويى

خويى، سيد ابوالقاسم موسى (١٤٢٢ق)، مصباح الاصول، (مقرر سيد

محمد سرور واعظ بهسودى)، قم: مؤسسه احياء آثار الامام الخويى

خويى، سيد ابوالقاسم (١٤١٣ق)، مصباح الفقاهة (مقرر شيخ محمدعلى

توحيدى)، بى جا: بى نام

دهخدا، على اكبر (١٣٤١ش)، لغت نامه دهخدا، تهران: چاپ سيروس

رئسی، فیروزه و ناصحی، عباسعلی (۱۳۸۳ش)، اختلال هویت جنسی،

تهران: تهران صدا

زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،

بیروت: دار الکتاب العربی

زنجانی، شیخ موسی (۱۳۹۴ق)، الجامع فی الرجال، قم: چاپخانه پیروز

شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۱۵ق)، الانتصار، قم: دفتر

انتشارات اسلامی

شیرمحمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱ش)، راهنمای کامل تشخیص اختلالات

جنسی، تهران: جامعه نگر

صدوق، محمد بن بابویه (۱۳۶۲ش)، الامالی، تهران: انشارات کتابخانه

اسلامیه

صدوق، محمد بن بابویه (۱۳۷۸ق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، بی

جا: انتشارات جهان

صدوق، محمد بن بابویه (۱۴۰۳ق)، الخصال، قم: ناشر جامعه مدرسین

صدوق، محمد بن بابویه (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، قم: ناشر جامعه

مدرسین

طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج، مشهد: نشر مرتضی

تغيير جنسيت آرى يا نه؟ ١٤٧

طبرسى، فضل بن حسن (١٣٧٢ش)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران:
انتشارات ناصر خسرو

طوسى، محمد بن حسن (١٤٠٠ق)، النهاية، بيروت: دارالكتب العربى
طوسى، محمد بن حسن (١٤٠٧ق)، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامى
طوسى، محمد بن حسن (١٤٢٧ق)، رجال، قم: دفتر انتشارات اسلامى
طوسى، محمد بن حسن (بى تا)، الفهرست، نجف: المكتبة الرضوية
طوسى، محمد بن حسن (بى تا)، المسائل الحائريه (چاپ شده در ضمن
رسائل العشر)؛ قم: جامعه مدرسين

عاملى، محمد بن حسن حر (١٤٠٩ ق)، تفصيل وسائل الشيعة الى
تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت

عاملى، سيد جواد بن محمد حسينى (١٤١٩ق)، مفتاح الكرامة فى شرح
قواعد العلامة، قم: دفتر انتشارات اسلامى

علامه حلى، حسن بن يوسف (١٤١٣ق)، مختلف الشيعة، قم: دفتر
انتشارات اسلامى

علامه طباطبايى، سيد محمد حسين (١٣٧٤ش)، الميزان فى تفسير
القرآن، ترجمه: سيد محمد باقر موسى همدانى، قم: انتشارات اسلامى
عياشى، محمد بن مسعود (١٣٨٠ق)، تفسير، تهران: چاپخانه علميه

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی تا)، القاموس المحيط، بیروت: دار

احیاء التراث العربی

کریمی نیا، مهدی (۱۳۸۶ش)، نگاهی فقهی به تغییر جنسیت، نشریه افق

حوزه، شماره ۱۶۳: ۲۵ مهر ۱۳۸۶ شمسی.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه

مجلسی، علامه محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، بیروت: ناشر مؤسسه

الوفاء

معزی ملایری، شیخ اسماعیل (?)، جامع احادیث الشیعه، قم: (?)

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، الارشاد، قم: کنگره هزاره

شیخ مفید

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، الاعلام، قم: کنگره هزاره

شیخ مفید

ممقانی، شیخ عبدالله (۱۴۰۴ق)، مناهج المتقین، قم: مؤسسه آل البيت

ممقانی، عبدالله (۱۳۸۴ش)، تنقیح المقال، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء

التراث

نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، رجال، قم: دفتر انتشارات اسلامی

تغيير جنسيت آرى يا نه؟ ١٤٩

نجفى، محمدحسن (١٤٠٤ق)، جواهر الكلام، بيروت: دار احياء التراث

العربى

نورى، ميرزا حسين طبرسى (١٤٠٨ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط

المسائل، قم: مؤسسه آل البيت

يزدى، سيد محمدکاظم طباطبايى (١٤٠٩ق)، العروة الوثقى، بيروت:

مؤسسة الاعلمى للمطبوعات

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
بخش اول: اطلاعات علمی و پایه درباره جنسیت جنسیت و	
نشانگان آن.....	۸
هویت جنسی و اختلالات آن.....	۱۳
اختلالات جنسیتی.....	۱۸
ناهنجاریهای کروموزومی.....	۱۸
ناهنجاریهای هورمونی و ابهام در آلت تناسلی.....	۲۰
نتیجه.....	۲۱
بخش دوم: تغییر جنسیت.....	۲۳
مقدمه.....	۲۴
آرای فقهی.....	۲۷
مقدمه بحث فقهی.....	۲۸
بررسی تغییر جنسیت مرد به زن و برعکس.....	۲۹
بحث فقهی: جواز یا عدم جواز.....	۳۰
دلیل اول: آیه تهلکه.....	۳۱
فرض اول در معنای آیه تهلکه:.....	۳۱
فرض دوم در معنای آیه تهلکه:.....	۳۴

تغییر جنسیت آری یا نه؟.....	۱۵۱
دلیل دوم: آیه تغییر خلقت.....	۴۰
دلیل تفسیر خلقت به دین.....	۴۴
نتیجه بررسی آیات.....	۴۶
امکان تغییر جنسیت.....	۴۶
امکان تغییر جنسیت در قرآن.....	۴۷
امکان تغییر جنسیت در عالم تکوین.....	۴۹
دلیل سوم: تشبّه به جنس مخالف.....	۵۳
پی آمدهای تغییر جنسیت و نقش اضطرار در جواز تغییر جنسیت؟.....	۵۶
فروع مسأله تغییر جنسیت.....	۶۰
تغییر جنسیت در خنثای غیر مشکل.....	۶۶
تغییر جنسیت در خنثای مشکل.....	۶۷
احتمال اول: جواز مطلق تغییر جنسیت خنثای مشکل.....	۶۸
نقد جواز مطلق تغییر جنسیت.....	۷۲
در خنثای مشکل.....	۷۲
احتمال دوم: حکم به جنسیت خنثای مشکله.....	۷۵
بر اساس روایات و نقد آن.....	۷۵
بخش سوم: نشانه‌های جنسیت در افراد خنثی.....	۷۷
علامت اول و دوم و سوم.....	۸۱
چگونگی ادرار:.....	۸۱
توضیح معنی و بررسی علائم چهارم تا نهم:.....	۹۶
نشانه‌های چهارم تا نهم در منابع فقهی و روایی.....	۹۸

۱۵۲.....فهرست مطالب

علامت دهم: تعداد دندهها..... ۱۰۸

قرعه..... ۱۳۴

تعیین جنسیت ژنتیکی..... ۱۴۰

نتیجه بحث..... ۱۴۲

ترتیب علائم..... ۱۴۳

منابع..... ۱۴۴

فهرست مطالب..... ۱۵۰